

حضرت مسلم (ع)

* اشک پیامبر برای مسلم بن عقیل ع

حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ الْمُنْذِرِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ لَتُحِبُّ عَقِيلًا؟ قَالَ أَيْ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّهُ حَبِيبًا حَبًّا لَهُ وَحَبًّا لِحُبِّ أَبِي طَالِبٍ لَهُ وَآنَ وَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّةٍ وَلَدَكَ فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ عَيُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَتُصَلِّيُ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ أَلَيْسَ اللَّهُ أَشْكُو مَا تَلْقَى عِترَتِي مِنْ بَعْدِي.

علی(ع) به رسول خدا(ص) عرض کرد: شما عقیل را خیلی دوست دارید؟ فرمود: آری به خدا دو محبت به او دارم یکی برای خوبی خودش و یکی برای آن که ابوطالب دوستش می داشت و فرزندش به خاطر دوستی فرزندان کشته خواهد شد و دیده مومنان بر او اشک ریزد و فرشتگان مقرب بر او صلوات فرستند. سپس رسول خدا(ص) گریست تا اشک هایش بر سینه اش روان شد. سپس فرمود: به خدا شکایت برم از آنچه بر خاندانم پس از من اصابت می کند.

منبع: الامالی شیخ للصدوق، المجلس السابع و العشرون

* غربت حضرت مسلم(ع) در بیان امام باقر(ع)

تاریخ الطبری عن عمّار الدُّهْنِي عن أبي جعفر عليه السلام: فَلَمَّا رَأَى مُسْلِمٌ أَنَّهُ قَدْ بَقِيَ وَحْدَهُ يَتَرَدَّدُ فِي الطُّرُقِ، أَتَى أَبَا فَنَزَلَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ فَقَالَ لَهَا: اسْقِينِي، فَسَقَتْهُ ثُمَّ

دَخَلَتْ فَمَكَثَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ خَرَجَتْ فَإِذَا هُوَ عَلَى الْبَابِ، قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنَّ مَجْلِسَكَ مَجْلِسُ رِيَّةٍ قَقْم.

قَالَ: إِنِّي أَنَا مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ، فَهَلْ عِنْدَكَ مَأْوَى؟ قَالَتْ: نَعَمْ، ادْخُلْ. كَانَ ابْنُهَا (أَيِ ابْنُ طُوعَةَ) مَوْلَى لِمُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، فَلَمَّا عَلِمَ بِهِ [أَيِ بِمُسْلِمٍ] الْغُلَامُ، انْطَلَقَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَاخْبَرَهُ، فَانْطَلَقَ مُحَمَّدٌ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَاخْبَرَهُ.

بَعَثَ عُبَيْدُ اللَّهِ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ الْمَخْزُومِيَّ وَكَانَ صَاحِبَ شَرْطِهِ إِلَيْهِ، وَمَعَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، فَلَمَّ يَعْلَمُ مُسْلِمٌ حَتَّى احْيَطَ بِالْدارِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مُسْلِمٌ خَرَجَ إِلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ فَقَاتَلَهُمْ. فَأَعْطَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْأَمَانَ، فَأَمَكَنَ مِنْ يَدِهِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَصْعَدَ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَضَرَبَتْ عُنُقُهُ وَآلَقَى جُثَّتَهُ إِلَى النَّاسِ.

وَأَمَرَ [ابْنَ زِيَادٍ] بِهَانِيٍّ، فَسَحَبَ إِلَى الْكُنَاسَةِ فَصَلَبَ هُنَاكَ.

عمار دهنی از امام باقر(ع) نقل می کند: مسلم(ع) چون دید تنها مانده و در کوچه ها سرگردان است نزد خانه ای آمد و از اسب فرود آمد. زنی از خانه بیرون آمد. مسلم(ع) به وی گفت: به من آب بدهید. آن زن به مسلم آب داد. زن داخل خانه شد و پس از چندی بیرون آمد و آن مرد هنوز بر در خانه بود زن گفت: بنده خدا! نشستن تو در اینجا مایه شک است. برخیز! گفت: من مسلم بن عقیل هستم آیا برایم پناهگاهی داری؟

زن گفت: بلی. داخل شو. پسر طوعه از یاران محمد بن اشعث بود و چون از وجود مسلم با خبر شد نزد محمد آمد و به وی گزارش داد و محمد هم به سرعت نزد عبیدالله رفت و به وی خبر داد. عبیدالله، عمرو بن حرث مخزومی که رئیس شرطه بود به همراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث فرستاد و مسلم(ع) متوجه نشد تا اینکه خانه به محاصره در

آمد. وقتی مسلم از محاصره خانه مطلع شد با شمشیر از خانه بیرون آمد و با آنان به نبرد پرداخت. عبدالرحمن [بن محمد اشعث] به وی امان داد و او تسلیم شد. او را نزد عبیدالله آوردند، عبیدالله دستور داد او را بر بام قصر برده گردن او را بزنند و جسمش را از بالا به پایین بیندازند. ابن زیاد دستور داد هانی را به محله کُناسه بردند و در آنجا به دار آویختند.

منبع: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۰

منبع: برگرفته از کتاب حسینیۀ ماثور، حجه الاسلام شیخ محسن حنیفی، صفحات ۴۹۵ الی ۴۹۷

* شهادت حضرت مسلم (ع) به امام حسین (ع) در تشنگی

مسلم گفت: وای بر شما! چرا به سویم سنگ پرتاب می کنید؟ - آن گونه که به کفار سنگ می زنند - در حالی که من از خاندان پیامبر برگزیده ام. وای بر شما! آیا حق پیامبر خدا را پاس نمی دارید و حق نزدیکان او را حرمت نمی نهید؟! آن گاه با ناتوانی بر آنان یورش بُرد و آنان را به سوی کوچه ها و دروازه ها فراری داد. آن گاه بازگشت و بر در خانه ای تکیه داد. جمعیت به سویش باز گشتند. محمد بن اشعث بر آنان بانگ زد رهایش کنید تا با او سخن بگویم. آن گاه به مسلم نزدیک شد و گفت: وای بر تو ای پسر عقیل! خودت را به کشتن مده. تو در امانی و خونت بر گردن من است. تو در پناه منی. مسلم (ع) گفت: ای پسر اشعث! گمان می کنی تا وقتی که نیرو برای جنگیدن دارم دست تسلیم دراز می کنم؟ نه به خدا! هرگز چنین نمی شود. آن گاه بر او یورش بُرد و او را تا پیش یارانش عقب راند و به

جایگاه خود باز گشت و می گفت: بار خدایا! عطش توانم را برده است! ولی کسی جرئت نداشت به او آب بدهد یا به وی نزدیک شود.

پسر اشعث به یارانش گفت: این برای شما ننگ و عار است که این چنین از یک نفر درمانده شده اید! همه با هم یکباره بر او یورش برید. آنان بر مسلم (ع) حمله کردند و مسلم هم بر آنان یورش بُرد.

مردی کوفی به نام بُکیر بن حُمران احمري به سمت مسلم آمد و دو ضربت میان آن دو رد و بدل شد. بُکیر بر لب بالای مسلم ضربتی زد و مسلم نیز ضربتی بر او زد که کشته بر زمین افتاد. مسلم از پشت سر نیزه خورد و بر زمین افتاد و به اسارت گرفته شد و اسب و سلاحش را برداشتند و مردی از بنی سُلیم به نام عبید الله بن عباس جلو آمد و عمامه اش را برداشت.

منبع:

الأخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، ص ۲۵۸

* اصابت سنگ و تیر بر حضرت مسلم (ع)

مسلم بن عقیل چون صدای سُم اسبان و سر و صدای مردان را شنید دانست که به سراغ وی آمده اند. پس با شمشیر به سوی آنان آمد. آنان به خانه یورش آوردند. مسلم (ع) سخت با آنان درگیر شد و آنان را با شمشیر می زد تا آنها را از خانه بیرون راند. آنان دوباره بازگشتند و باز مسلم سخت با آنان درگیر شد. میان مسلم و بُکیر بن حُمران احمري دو ضربه شمشیر رد و بدل شد. بُکیر ضربتی بر دهان مسلم (ع) زد و لب بالای او قطع شد و شمشیر بر لب پایین نشست و دندان های پیشین مسلم افتاد و

مسلم هم ضربتی بر سر و ضربتی دیگر بر رگ گردن
وی زد که نزدیک بود به عمق [گردنش] رخنه کند.
سپاهیان چون اوضاع را چنین دیدند از بالای بام
خانه بر مسلم هجوم آوردند و سنگ به طرفش
پرتاب می کردند و توده های نی را آتش می زدند و
به سویش می انداختند. مسلم چون اوضاع را چنین
دید با شمشیر برهنه به کوچه آمد و با آنان به نبرد
پرداخت.

منبع:

تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۷۳

ورودیه کربلا

* اینجا حرمت ما شکسته می شود.

الأمالی للصدوق عن عبدالله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليه السلام: [سار الحسین (عليه السلام)] حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: أَيْ مَوْضِعَ هَذَا؟ فَقِيلَ: هَذَا كَرْبَلَاءُ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: هَذَا وَاللَّهِ يَوْمُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَهَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي يَهْرَاقُ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَيُبَاحُ فِيهِ حَرِيمُنَا.

الأمالی صدوق به نقل از عبدالله بن منصور، از امام صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) از جدش امام زین العابدین (ع):

حسین (ع) حرکت کرد تا در کربلا فرود آمد و پرسید: نام این سرزمین چیست؟

گفتند: ای فرزند پیامبر خدا! این جا کربلاست.

حسین (ع) فرمود: به خدا سوگند، این، روز کرب و بلاست و این جا، همان جایی است که خون های ما در آن ریخته و حرمت ما شکسته می شود.

منبع: الأمالی للصدوق، ص ۲۱۹، ح ۲۳۹

* آهوها در سرزمین کربلا در امان اند.

كمال الدين: إِنَّ مُخَالَفِينَ يَرَوْنَ أَنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (ع) مَرَّ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ، فَرَأَى عِدَّةً مِنَ الطَّبَّاءِ هُنَاكَ مُجْتَمِعَةً، فَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ وَ هِيَ تَبْكِي وَأَنَّهُ جَلَسَ وَ جَلَسَ الْحَوَارِيُّونَ، فَبَكَى وَ بَكَى الْحَوَارِيُّونَ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ لِمَ جَلَسَ وَ لِمَ بَكَى، فَقَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ! مَا يُبْكِيكَ؟! قَالَ: أَتَعْلَمُونَ أَيْ أَرْضَ هَذِهِ قَالُوا: لَا، قَالَ: هَذِهِ أَرْضٌ يُقْتَلُ فِيهَا فَرَخُ الرَّسُولِ أَحْمَدٌ وَ فَرَخُ الْحُرَّةِ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ شَبِيهَةِ أُمِّي، وَ يُلْحَدُ فِيهَا، هِيَ

أَطْيَبُ مِنَ الْمَسْكِ؛ لِأَنَّهَا طِينَةُ الْفَرَخِ الْمُسْتَشْهَدِ وَ هَكَذَا تَكُونُ طِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَذِهِ الطَّبَّاءُ تُكَلِّمُنِي، وَتَقُولُ: إِنَّهَا تَرَعَى فِي هَذِهِ الْأَرْضِ شَوْقًا إِلَى تَرْبَةِ الْفَرَخِ الْمُسْتَشْهَدِ الْمُبَارَكِ، وَ زَعَمَتْ أَنَّهَا أَمْنَةٌ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ.

كمال الدين: مخالفان ما [نیز] روایت می کنند که عیسی بن مریم (ع) از سرزمین کربلا عبور کرد و تعدادی آهو در آنجا دید که جمع شده بودند. آهوان، گریان به سوی او آمدند. او نشست و حواریان نیز نشستند. او گریست و حواریان نیز گریستند در حالی که نمی دانستند چرا عیسی نشست و چرا گریست. گفتند: ای روح و کلمه خدا! چرا گریه می کنی؟ فرمود: آیا می دانید که این کدام سرزمین است؟ گفتند: نه.

فرمود: این سرزمینی است که در آن فرزند پیامبر خدا، احمد و فرزند زن آزاده پاک و بتول که همانند مادر من است کشته می شود و دفن می گردد و آن خوشبوتر از مشک است؛ زیرا آن، گل فرزند شهید آن پیامبر است و این چنین است سرشت پیامبران و فرزندان شان. این آهوان با من حرف می زنند و می گویند: در این سرزمین، به عشق خاک آن فرزند پاک می چرند و گمان می کنند که در این سرزمین در امان اند.

منبع:

كمال الدين، ص ۵۳۱

الخرائج و الجرائج، ج ۳، ص ۱۱۴۳، ح ۵۵

بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۲

* عبور امیرالمومنین (ع) از کربلا

کامل الزیارات عن عبدالله بن میمون القدّاح عن أبي عبدالله [الصادق] (ع): مرَّ أمير المؤمنين (ع) بِكَربلاءَ في أناسٍ من أصحابه فلَمَّا مَرَّ بِهَا اغرورقت عيناه بالبكاء، ثُمَّ قال: هذا مُناخُ رِكابِهِم و هذا مُلقى رِحالِهِم و هنا تُهْرَقُ دِماؤُهُم، طوبى لَكَ مِنْ تربةٍ، عَلَيْكَ تَهْرَقُ دِماءُ الأَحِبَّةِ!

کامل الزیارات به نقل از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام صادق (ع): امیرمؤمنان [علی (ع)] با گروهی از یارانش از کربلا گذشت. به آن جا که رسید اشک چشمانش را پر کرد و سپس فرمود: این جا خوابگاه شتران آنها و این جا جایگاه اسباب سفرشان است و این جا خونشان ریخته می شود. خوشا به حال تو ای خاک که خون های عاشقان، بر روی تو ریخته می شود.

منبع:

کامل الزیارات، ص ۴۵۳، ح ۶۸۵
خصائص الائمة علیه السلام، ص ۴

تذكرة الخواص عن الحسن بن كثير و عبد خير: لَمَّا وَصَلَ عَلِيٌّ (ع) إِلَى كَرْبَلَاءَ، وَقَفَ وَ بَكَى وَقَالَ: بِأَيِّهِ اغِيلِمَةُ يُقْتَلُونَ هَاهُنَا، هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، هَذَا مَوْضِعُ رِحالِهِمْ، هَذَا مَصْرَعُ الرَّجُلِ، ثُمَّ أَزْدَادَ بُكَاءَهُ.

تذكرة الخواص به نقل از حسن بن كثير و عبد خير: هنگامی که علی (ع) به کربلا رسید ایستاد و گریست و فرمود: "پدر، فدای جوانانی باد که این جا کشته می شوند! این جا خوابگاه شترانشان و این جا محل فرود آمدنشان و این جا، جای بر خاک افتادن آن مرد است" و سپس گریه اش زیاد شد.

منبع:

تذکره الخواص، ص ۲۵۰

برگرفته از کتاب حسینیّه ماثور، حجه الاسلام شیخ محسن حنیفی، صفحات ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶

* ورودیه کربلا

راوی چنین گوید:

حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حرّ بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حرّ به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حرّ عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما مامورم. بین آن جناب و حرّ سخنان بسیاری ردّ و بدل گردید تا آنکه خطاب به حرّ نموده و فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حرّ و اصحابش بر این مدّعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله ! و نور دیده بتول ! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم، شاید به این اعتذار از سَخَط آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم. حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت

را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به عَذِيبُ الْهَجَانَاتِ (یعنی آبی مشرعه مرکبها و اشتراک) بود.
راوی گوید:

در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حرّ بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حرّ که در امر امام علیه السلام ، مسامحه نموده و در آن نامه ، لعنت ضمیمه ، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حرّ با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کرّار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نماییم؟! حرّ عرضه داشت : بلی ! و لکن اینک نامه عبیدالله به من رسیده و مامورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم .

حضرت از هر طرفی که خواست مرکب براند، حرّ و اصحابش ، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرم بود.

قال: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَقِيلَ: كَرْبَلَاءُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ

فرمود: نام این زمین چیست ؟ عرضه داشتند که این زمین کربلا است . فرمود: خداوند! به تو پناه می برم از کرب و بلا.

انْزِلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما. جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از این واقعه آگاه ساخته ...

وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلَحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلٍ مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ إِلَى الرَّحِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ

یاران امام حسین (ع) پس از شنیدن این سخنان همگی از مرکبهای خود فرود آمدند و حرّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سید مظلومان ع بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...: ای روزگار! اف باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است.

منبع: سوگنامه کربلا ترجمه کتاب لَهْوَف سید ابن طاووس

* اضطراب مخدرات در کربلا

پس از آنکه سیدالشهداء علیه السلام آن اشعار را (که در برخی مقاتل پیرامون شب عاشورا نقل شده) خواندند

قال الراوی: فَسَمِعَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: يَا أَخِي هَذَا كَلَامٌ مِنْ قَدْ أَيْقَنَ بِالْقَتْلِ. فَقَالَ: نَعَمْ يَا اخْتَاهُ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ: وَائْتِكَلَاهُ، يَنْعَى إِلَى الْحُسَيْنِ نَفْسَهُ. قَالَ: وَبَكَى النُّسُوءَ، وَلَطَمَنَ الْخُدُودَ، وَشَقَّقَنَ الْجُيُوبَ. وَجَعَلَتْ أُمَّ كُثُومٍ تُنَادِي: وَامُحَمَّدَاهُ وَأَعْلِيَاهُ وَالْمَاهُ وَالْإِخَاهُ وَاحْسَيْنَاهُ وَاضِيعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ. قَالَ: فَعَزَّاهُنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا: يَا اخْتَاهُ! تَعَزَّى بِعَزَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّ سُكَّانَ السَّمَوَاتِ يَفْنُونَ، وَأَهْلَ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يَمُوتُونَ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ. ثُمَّ قَالَ: يَا اخْتَاهُ يَا أُمَّ كُثُومٍ، وَأَنْتِ يَا زَيْنَبُ، وَأَنْتِ يَا فَاطِمَةُ، وَأَنْتِ يَا رَبَّابُ، انْظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَى جَبِّيًا وَلَا تَخْمِشْنَ عَلَى وَجْهٍ وَلَا تَقْلَنَّ عَلَى هَجْرًا.

راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السلام، این کلمات را از برادر خود شنید، عرضه داشت: این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد. امام حسین علیه السلام فرمود: بلی چنین است! ای خواهر، من هم در قتل خود بر یقینم. آن مخدره فریاد و ائکلاه بر آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشتن را به من می دهد. راوی گوید: زنان حرم یک مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب اُمکثوم فریاد برآورد: وَا مُحَمَّدَاهُ، وَا عَلِيَاهُ، وَا حَسَنَاهُ

که ما بعد از تو ای اباعبدالله به خواری اندر خاک مذلت بگیریم. و این گونه سخنان می گفتند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلداری می داد و می فرمود: ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود. سپس فرمود: ای خواهرم اُمکثوم، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رَبَّاب! نظر نمایند که چون من کشته شوم، زنهار که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نگوئید.

حضرت زینب سلام الله علیها بیهوش شدند و امام حسین ع به صورت خواهر خود آب زدند تا به هوش آمدند.

منبع: سوگنامه کربلا ترجمه کتاب لَهوف سید ابن طاوس

حضرت رقیه (س)

منبع:

الأمالی للصدوق، ص ۲۳۱، ح ۲۴۳

روضة الواعظین، ص ۲۱۲

بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰

* خرابه

الخرائج والجرائح عن عمران بن علی الحلبي عن أبي عبد الله [الصادق] (ع): لَمَّا أَتَى بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ (ع) وَ مَنْ مَعَهُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمَا لَعْنُ اللَّهِ جَعَلُوهُم فِي بَيْتٍ خَرَابٍ وَاهِي الحيطان.

قال بعضهم: إِنَّمَا جُعِلْنَا فِي هَذَا الْبَيْتِ لِيَقَعَ عَلَيْنَا.

الخرائج و الجرائح به نقل از عمران بن علی حلبی، از امام صادق (ع): هنگامی که علی بن الحسین (ع) و همراهانش را نزد یزید بن معاویه که لعنت های خدا بر هر دوشان باد آوردند، آنان را در خانه ای مخروبه با دیوارهایی سست جای دادند.

یکی از اسیران گفت: ما را در این خانه جای دادند تا بر ما فرو ریزد.

منبع: الخرائج، ج ۲، ص ۷۵۳

الأمالی للصدوق عن فاطمة بنت علي: إِنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ (ع)، فَحَبَسَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) فِي مَحْبَسٍ لَا يَكْنُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَلَا قَرٍّ، حَتَّى تَقْشَرَتْ وُجُوهُهُمْ.

الأمالی، صدوق به نقل از فاطمه دختر امام علی (ع): یزید که خدا لعنتش کند فرمان داد تا زنان خاندان حسین (ع) را با علی بن الحسین (زین العابدین) (ع) در بازداشتگاهی زندانی کنند که آنان را از گرما و سرما نکه نمی داشت تا آنجا که صورتشان پوست انداخت.

اگر کسی گریه می کرد با نیزه بر سر او می زدند

الإقبال عن كتاب المصاييح بإسناده عن جعفر بن محمد سَأَلْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (ع) عَنْ حَمَلِ يَزِيدَ لَهُ، فَقَالَ: حَمَلَنِي عَلَى بَغِيرٍ يَطْلُعُ بَغِيرٍ وَطَاءٍ، وَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ (ع) عَلَى عِلْمٍ وَ نِسْوَتُنَا خَلْفَى عَلَى بَغَالٍ أَكْفٍ وَ الْفَارِطَةُ خَلْفَنَا وَ حَوْلَنَا بِالرَّمْحِ، إِنْ دَمَعَتْ مِنْ أَحَدِنَا عَيْنٌ قُرِعَ رَأْسُهُ بِالرَّمْحِ، حَتَّى إِذَا دَخَلْنَا دَمِشْقَ صَاحَ صَائِحٌ: يَا أَهْلَ الشَّامِ هَؤُلَاءِ سَبَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ الْمَلْعُونِ.

الإقبال؛ به نقل از کتاب المصاييح، به سندش از امام صادق (ع) از پدرم علی بن الحسین (زین العابدین) (ع) درباره بردن او به سوی یزید پرسیدم. فرمود: "مرا بر شتری لنگ و بدون جهاز سوار کردند و سر حسین (ع) بر بالای علمی بود و زنانمان، پشت سر من بر آسترانی بدون پالان سوار بودند. کسانی که ما را می بردند از پشت سر و گرداگردمان با نیزه ما را احاطه کرده بودند و آزار می دادند. اگر اشکی از دیده یکی از ما فرو می چکید با نیزه به سرش می کوبیدند تا آنکه وارد شام شدیم. جارچی جار زد: ای شامیان! اینان، اسیران اهل بیت ملعون اند"

منبع: الإقبال، ج ۳، ص ۸۹ / بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۴، ح ۳

منبع: برگرفته از کتاب حسینیۀ ماثور، حجه الاسلام شیخ محسن حنیفی، صفحات ۵۰۸ الی ۵۱۰

* مقتل حضرت رقیه سلام الله علیها

أَنَّ نِسَاءَ أَهْلِ الْبَيْتِ الثُّبُوءَ أَخْفَيْنَ عَلَى الْأَطْفَالِ شَهَادَةَ آبَائِهِمْ
وَيَقُلْنَ لَهُمْ أَنَّ آبَاءَهُمْ قَدْ سَافَرُوا إِلَى كَذَا وَكَذَا

پدرم حسین کجاست؟ همین الان او را در خواب
دیدم که بسیار مضطرب و هراسان بود.

فَلَمَّا سَمِعَتِ النِّسْوَةُ ذَلِكَ بَكَينَ وَبَكَى مَعَهُنَّ سَائِرَ الْأَطْفَالِ
وَارْتَفَعَ الْغَوِيلُ.

وقتی بانوان حرم سخنان او را شنیدند گریستند و
کودکان نیز از گریه ی آنها به گریه درآمدند و صدای
آه و ناله در آن فضا پیچید.

فَاتَّبَعَهُ يَزِيدٌ مِنْ نَوْمِهِ وَقَالَ:

یزید از خواب بیدار شد و گفت:

ما الْخَبِيرُ؟

چه خبر شده؟

فَفَحَّسُوا عَنِ الْوَاقِعَةِ وَقَصَّوْهَا عَلَيْهِ.

اطرافیان تحقیق کرده و حادثه ای که پیش آمده بود
را برایش بازگو کردند.

فَأَمَرَ بَأْنَ يَذْهَبُوا بِرَأْسِ أَبِيهَا إِلَيْهَا.

یزید دستور تا سر پدرش برای او ببرند.

فَاتَّوَاهُ بِرَأْسِ الشَّرِيفَةِ وَجَعَلُوهُ فِي حُجْرِهَا

سر شریف پدر را آوردند و در آغوش دختر گذاشتند.

فَقَالَتْ: مَا هَذَا؟

دختر پرسید: این چیست؟

قَالُوا: رَأْسُ أَبِيكَ!

در جواب گفتند: سر پدر توست!

بانوان خاندان نبوت بعد از واقعه عاشورا شهادت
پدران را از دخترانشان پنهان می کردند و به آنها
می گفتند که پدران شما به سفر رفته اند.

و كَانَ الْحَالُ عَلَى ذَلِكَ الْمَنَوَالِ حَتَّى أَنَّ يَزِيدَ أَمَرَ بِنِسَاءِ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَحُبِسَ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السَّلَامِ فِي مَحْبَسٍ.

وضعیت به همین صورت ادامه داشت تا این که یزید
دستور داد بانوان امام حسین(ع) را به همراه امام
سجاد(ع) در مکانی زندانی کنند.

أَنَّهُمْ أَقَامُوا فِيهَا شَهْرًا لَا يَكْنُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ حَتَّى تَقَشَّرَتْ
وُجُوهُهُمْ

آنان یک ماه در زندان به سر بردند و وضع زندان به
گونه ای بود که از گرما و سرما در امان نبودند به
طوری که صورت هایشان از شدت تابش خورشید
پوست انداخته بود.

كَانَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِنْتُ صَغِيرَةٍ لَهَا أَرْبَعَةُ سِنِينَ، قَامَتْ
لَيْلَةً مِنْ مَنَامِهَا وَقَالَتْ:

امام حسین (ع) دختر کوچک چهار ساله ای داشت.
شبی از خواب بیدار شد و گفت:

أَيْنَ أَبِي الْحُسَيْنِ؟ إِنِّي رَأَيْتُهُ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ مُضْطَرِبًّا
شَدِيدًا.

فَزَعَتِ الصَّبِيَّةُ وَصَاحَتْ، فَمَرَضَتْ وَتَوَقَّيْتُ فِي أَيَّامِهَا.

آن دختر گریه و ناله سر داد و از دل فریادی برآورد
بعد از آن بیمار شد و در همان روزگار رحلت نمود.

و رُويَ بَأَن جَاوُوا بِالرَّأْسِ الشَّرِيفِ إِلَيْهَا مُغَطَّى بِمَنْدِيلٍ
دَبِيقِي فَوْضِعَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ كُشِفَ الْغَطَاءُ عَنْهَا فَقَالَتْ: مَا هَذَا
الرَّأْسُ؟

روایت شده است که سر شریف امام حسین (ع) را
برای دختر آوردند، در حالی که در دستمالی مصری
پیچیده شده بود، آن گاه آن را در مقابلش گذاشتند
و پارچه را از روی آن کنار زدند. آن دختر پرسید: این
سر از آن کیست؟

قَالُوا: إِنَّهُ رَأْسُ أُبَيْكَ!

به او جواب دادند: این همان سر پدر توست!

فَرَفَعَتْهُ مِنَ الطَّسْتِ حَاضِنَةً لَهُ وَ هِيَ تَقُولُ:

سر را از روی طشت برداشت و به آغوش کشید و
می فرمود:

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟

پدر جان! چه کسی محاسنت را به خون خضاب کرده
است؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟

پدر جان! چه کسی رگ گردنت را بریده است؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَى صَغَرِ سِنِّي؟

پدر جان! چه کسی مرا در این کودکی یتیم کرد؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ بَقِيَ بَعْدَكَ نَرْجُوهُ؟

پدر جان! چه کسی بعد از تو ماند تا امیدمان به او
باشد؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلْيَتِيمَةِ حَتَّى تَكْبُرَ؟

پدر جان! چه کسی سرپرست این دختر یتیم
هست تا بزرگ شود؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلنِّسَاءِ الْحَاسِرَاتِ؟

پدر جان! چه کسی حامی این بانوان بدون پوشش
است؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلرَّامِلِ الْمَسِيَّاتِ؟

پدر جان! چه کسی فریادرس این بیوه گان اسیر
است؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلْعُيُونِ الْبَاكِاتِ؟

پدر جان! چه کسی بر این چشم های اشکبار ترحم
می کند؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلضَّائِعَاتِ الْغَرِيبَاتِ؟

پدر جان! چه کسی این گمشدگان غریب را پناه می
دهد؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلشُّعُورِ الْمَنْشُورَاتِ؟

پدر جان! چه کسی دادرس این موهای پریشان
است؟

يَا أَبَتَاهُ! مَنْ بَعْدُكَ؟ وَ أَحْيَيْتَاهُ مِنْ بَعْدِكَ! وَ أَ غُرَبَتَاهُ!

پدر جان! بعد از تو چه کسی مانده؟ وای بر نا امیدی
بعد از تو ای وای از غربت و تنهایی!

يَا أَبَتَاهُ! لَيْتَنِي لَكَ الْفَدَاءُ!

پدر جان! ای کاش قربانی تو می شدم!

برگرفته از کتاب حسینیہ ماثور، حجه الاسلام شیخ
محسن حنیفی، صفحه ۵۱۰

یا اَبَتاه! لَیْتَنی قَبْلَ هَذَا الْیَوْمِ عُمِیاء!

پدر جان! ای کاش قبل از این کور بودم!

منبع:

چهل منزل با حسین(ع)؛ حجت الاسلام دکتر علی
اکبر رنجبران تهرانی

* داستان‌شان را به گردن هایشان بسته بودند

المزار الكبير فی زیارة الناحية: رُفِعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ وَ
سُبَى أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ وَ صُفِّدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ أَقْتَابِ
الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِ
وَ الْقَلَوَاتِ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي
الْأَسْوَاقِ.

المزار الكبير در "زیارت ناحیه مقدسه": سرت را بر
نیزه کردند و خانواده ات را مانند بندگان، اسیر
نمودند و با زنجیر آهنین به بند کشیدند و بر روی
مَرکب های بدون جهاز سوار نمودند و باد داغ نیم
روزی، صورت هایشان را می سوزاند. آنان را در
دشت ها و صحراها می راندند و داستان‌شان را به
گردن هایشان بسته بودند و آنها را در بازارها می
چرخاندند.

منابع:

المزار الكبير، ص ۵۰۵

مصباح الزائر، ص ۲۳۳

بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۴۱

* روضه حضرت رقیه (س) در نقل تاریخ (المنتخب طریحی)

کتاب المنتخب فی جمع المراثی و الخطب تالیف
فخر الدین طریحی نخستین منبع شناخته شده ای
است که "حضرت رقیه(س)" را سه ساله معرفی
کرده است. همچنین نخستین منبعی است که به
تفصیل سخن گفتن وی را با امام(ع) مطرح کرده
است.

...فَقَالَتْ: مَا هَذَا الرَّأْسُ؟ قَالُوا لَهَا: رَأْسُ أُبَيْكَ. فَرَفَعَتْهُ مِنْ
الطَّشْتِ حَاضِنَةً لَهُ وَهِيَ تَقُولُ:
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي أَيْتَمَنِي عَلَى صَغَرٍ سَنِي؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ بَقِيَ بَعْدَكَ نَرْجُوهُ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لَانَ لِلْيَتِيمَةِ حَتَّى تَكْبُرُ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلنِّسَاءِ الْحَاسِرَاتِ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلرَّامِلِ الْمُسْبِيَّاتِ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلْعُيُونِ الْبَاكِياتِ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلضَّائِعَاتِ الْغَرِيبَاتِ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ لِلشُّعُورِ الْمُنْشِرَاتِ؟
يَا أَبَتَاهُ! مَنْ بَعْدَكَ؟ وَاخْبِيتْنَا! يَا أَبَتَاهُ! مَنْ بَعْدَكَ؟
وَاعْرَبْتَنَا! يَا أَبَتَاهُ! لَيْتَنِي كُنْتُ الْفَدَى،
يَا أَبَتَاهُ! لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيًّا.
يَا أَبَتَاهُ! لَيْتَنِي وَسَدَّتِ الثَّرَى وَلَا أَرَى شَيْبَكَ مُخَضَّبًا بِالْمَاءِ.

ثُمَّ إِنَّهَا وَضَعَتْ فَمَهَا عَلَى فَمِهِ الشَّرِيفِ وَبَكَتْ بُكَاءً شَدِيداً
حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهَا، فَلَمَّا حَرَّكَوْهَا، فَإِذَا بِهَا قَدْ فَارَقَتْ رَوْحَهَا
الدُّنْيَا.

وقتی سر بریده امام حسین(ع) را برای رقیه(س)
آوردند گفت: این سر کیست؟
به او گفتند: سر پدرت حسین است.
سر را با احتیاط از داخل طشت برداشت و به سینه
چسباند و با گریه های سوزناک خود خطاب به سر
چنین گفت: پدر چه کسی تو را به خون آغشته
کرد؟ چه کسی رگ های گردنت را برید؟ پدر چه
کسی در خردسالی یتیم کرد؟ پدر دختر یتیم تو به
چه کسانی پناه برد تا بزرگ شود؟ پدرجان زنان بی
پوشش چه کنند؟ پدرجان زنان اسیر و سرگردان
کجا بروند؟ پدرجان چه کسی چشمان گریان را
چاره ساز است؟ پدرجان چه کسی یار و یاور غریبان
بی پناه است؟ پدرجان چه کسی پریشان مویی ما
را سامان می بخشد؟ پدرجان بعد از تو چه کسی با
ماست؟ وای بر ما بعد از تو وای از غریبی! پدرجان
کاش فدایت می شدم. پدرجان ای کاش پیش از
این نابینا می شدم و تو را اینگونه نمی دیدم.
پدرجان کاش پیش از این در خاک خفته بودم و
محاسنت را آغشته به خون نمی دیدم. سپس لب ها
را بر لب های پدرش امام حسین(ع) نهاد و چنان
گریست که همان لحظه بیهوش شد و وقتی او را
حرکت دادند دریافتند که از دنیا رفته است.

منبع: المنتخب فی جمع المراثی و الخطب طریحی،
ص ۱۳۶

برگرفته از کتاب حسینیه ماثور، حجه الاسلام شیخ
محسن حنیفی، صفحه ۵۱۱

* در آغوش گرفتن سر امام حسین(ع) توسط حضرت رقیه (س)

وقتی سر بریده امام حسین را برای رقیه سلام الله علیها آوردند گفت این سر کیست؟ به او گفتند: سر پدرت حسین است. سر را با احتیاط از داخل طشت برداشت و به سینه چسبانید و با گریه های سوزناک خود خطاب به سر چنین گفت: پدر چه کسی تو را به خون آغشته کرد؟ چه کسی رگ های گردنت را برید؟ پدر چه کسی در خردسالی یتیمم کرد؟ پدر دختر یتیم تو به چه کسی پناه برد تا بزرگ شود؟ پدر جان زنان بی پوشش چه کنند؟ پدر جان زنان اسیر و سرگردان کجا بروند؟ پدر جان چه کسی چشمان گریان را چاره ساز است؟ پدر جان چه کسی یار و یاور غریبان بی پناه است؟ پدر جان چه کسی پریشان مویی ما را سامان می بخشد؟ پدر جان بعد از تو چه کسی با ماست؟ وای بر ما بعد از تو وای از غریبی! پدر جان کاش فدایت می شدم. پدر جان ای کاش بیش از این نابینا می شدم و تو را اینگونه نمی دیدم. پدر جان کاش پیش از این در خاک خفته بودم و محاسنت را آغشته به خون نمی دیدم. سپس لب ها را بر لب های پدرش امام حسین نهاد و چنان گریست که همان لحظه بیهوش شد و وقتی او را حرکت دادند دریافتند که از دنیا رفته است.

منبع:

المنتخب فی جمع المراثی و الخطب طریحی؛ ص

۱۳۶

فرزندان حضرت زینب (س)

محمد بن عبدالله بن جعفر در زیارت ناحیه مقدسه:
السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ،
وَالْتَّالِي لِأَخِيهِ، وَوَاقِيهِ بِيَدِنِهِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلٍ
التَّمِيمِيَّ.

در "زیارت ناحیه" می خوانیم:

سلام بر محمد بن عبدالله بن جعفر که شاهد جایگاه
پدرش و پیرو برادرش و حافظ تن او بود! خدا، قاتل
او عامر بن نهشل تمیمی را لعنت کند!

منبع: اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۳

محمد بن عبدالله بن جعفر در نقل تاریخ:

المناقب لابن شهر آشوب: ثُمَّ بَرَزَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ
وَهُوَ يَنْشُدُ:

أَشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ

فِعَالِ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عَمِيَانِ

قَدْ بَدَّلُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ

وَمُحَكِّمَ التَّنْزِيلِ وَالْتَّبِيَانِ

وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ

فَقَتَلَ عَشْرَةَ أَنْفُسٍ، قَتَلَهُ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلٍ التَّمِيمِيُّ.

المناقب، ابن شهر آشوب: سپس محمد بن عبدالله

بن جعفر، به میدان پا نهاد و چنین می خواند:

از ستم به ما، به خدا شکایت می کنم

از کار گروهی کور و پست؛

تغییر دهنده تعالیم قرآن

و آیات محکم نازل شده تبیان

و آشکار کننده کفر و طغیان.

آن گاه، ده تن را کشت و عامر بن نهشل تمیمی، او
را کشت.

منابع:

المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۶

بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴

عون بن عبدالله بن جعفر در زیارت ناحیه مقدسه:

السَّلامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ،
حَلِيفِ الْإِيمَانِ وَ مُنَازِلِ الْأَقْرَانِ، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ، التَّالِي
لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِيَّ.

در "زیارت ناحیه مقدسه" می خوانیم: سلام بر
عون، پسر عبدالله، پسر جعفر پرواز کننده در
بهشت؛ آن هم پیمان ایمان و همنشین بزرگان و
مخلص برای [خدای] مهربان و پیرو آیه ها و قرآن!
خدا، قاتل او، عبدالله بن قطبه نبهانی را لعنت کند.

منبع: اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۳

عون بن عبدالله بن جعفر در نقل تاریخ:

مقتل الحسين (ع) للخوازمي:

خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَيَ بَعْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ] عَوْنُ بْنُ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَحَمَلَ وَهُوَ يَقُولُ:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ

شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرِ

يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحٍ أَخْضَرَ

كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي مَعْشَرِ

فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، قِيلَ: قَتَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُطَيْبَةَ.

مقتل الحسين (ع) خوازمي:

پس از محمد بن عبدالله بن جعفر، عون بن عبدالله

بن جعفر بن ابی طالب به میدان آمد در حالی که

چنین می خواند:

اگر مرا نمی شناسید من فرزند جعفرم؛

شهید راستی، شکفته در باغ بهشت
پرواز کننده در آن جا با دو بال سبز!
و این، برای شرافت در میان مردم، بس است!
آن گاه جنگید تا کشته شد. گفته شده که عبدالله بن
قُطَیبه او را کُشت.

منبع: مقتل الحسین (ع) للخوازمی، ج ۲، ص ۲

منبع:

برگرفته از کتاب حسینیہ ماثور، حجه الاسلام شیخ
محسن حنیفی، صفحات ۵۱۴ الی ۵۱۶

روضه عبدالله بن حسن (ع)

امام ع از کثرت زخمها و جراحات، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده) آمد که نام نحشش مالک بن یسر بود آن زنزاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت.

راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را (قلنسوه) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نابالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین علیه السلام مظلوم بایستاد زینب سلام الله علیها خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند

وَ امْتَنَعَ امْتِنَاعاً شَدِيداً وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا اُفَارِقُ عَمِّی !

ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت: به خدا قسم! هرگز از عموی خویش جدایی اختیار نمی کنم و او را تنها نمی گذارم! در این هنگام، (بحرین کعب) یا بنابر قول دیگر (حرمله بن کاهل) همین که

خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت:

وَيْلَكَ يَا بْنَ الْخَيْثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّی

وای بر تو! ای زنزاده بی حیا! تو می خواهی عمویم را به قتل رسانی

ولی آن ولدالزنا بی حیا، از خدا و رسول پروا ننمود و شمشیر را فرود آورد و آن کودک دستش را در پیش شمشیر سپر ساخت و دستش به پوست آویخت و فریاد و امام بر آورد. حضرت امام او را گرفت و بر سینه خود چسانید و فرمود: ای فرزند برادر! بر این مصیبت شکیبایی نما و آن را در نزد خدای عزوجل به خیر و ثواب احتساب دار که خدا تو را به پدر گرامی ات ملحق خواهد فرمود: راوی گوید: در این اثناء حرمله کاهل حرام زاده تیری به جانب آن امام زاده معصوم انداخت که آن تیر گلوی آن یتیم را که در آغوش عموی بزرگوارش بود، برید و او جان بر جان آفرین تسلیم نمود پس از آن شمر پلید به خیمه های حرم مطهر حمله نمود نیزه خود را به خیمه ها فرو برد و گفت: آتش بیاورید تا خیمه ها را با هر کسی که در آن است به شعله آتش سوزانم آن معدن غیرت الله، حضرت امام فرمود: ای پسر ذی الجوشن! آیا تو می گویی آتش آورند که خیمه ها را بر سر اهل بیت من بسوزانی، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند.

منبع: سوگنامه کربلا ترجمه کتاب لهورف سید ابن طاوس

حضرت عبدالله بن الحسن (ع) در نقل تاریخ

الملهوف: خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهُ مِنْ عِنْدِ النَّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ (ع) فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ لِتَحْبِسَهُ، فَأَبَى وَامْتَنَعَ امْتِنَاعاً شَدِيداً، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي، فَأَهْوَى بِحَرْبِنُ كَعْبَ وَقِيلَ: حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَيْثَةِ، أَتَقْتُلُ عَمِّي؟ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ. فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ، فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ. فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَّاهُ، فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ (ع) فَضَمَّهُ إِلَيْهِ، وَقَالَ: يَا بَنَ أَخِي، اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ، قَالَ: فَرَمَاهُ حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ لَعْنَهُ اللَّهُ بِسَهْمٍ، فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ (ع)

حرملة بن کاهل که خدا، لعنتش کند او را با تیر زد و در همان دامن عمویش ذبح کرد.

منبع: الملهوف، ص ۱۷۳

منبع:

برگرفته از کتاب حسینیہ ماثور، حجه الاسلام شیخ محسن حنیفی، صفحات ۵۱۷ و ۵۱۸

الملهوف؛ عبدالله بن حسن بن علی که هنوز جوانی نابالغ بود، از نزد زنان بیرون دوید و خود را به کنار حسین (ع) رساند. زینب (س) دختر علی (ع)، در پی اش رفت تا او را نگاه دارد؛ اما او تسلیم نشد و به هیچ روی نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند، از عمویم جدا نمی شوم.

بحربن کعب (و گفته شده که حرملة بن کاهل)، شمشیر را به سوی حسین (ع) فرود آورد. نوجوان به او گفت: ای مادر خبیث! آیا عموی مرا می کُشی؟ بحر، با شمشیر به او زد. جوان، دستش را سپر کرد که قطع شد و از پوست آویزان شد. پس فریاد برآورد: ای مادر!

حسین (ع)، او را گرفت و به سینه اش چسباند و فرمود: "ای فرزند برادرم! بر آنچه بر تو رسیده، شکیبایی کن و این را خیر بین و به حساب خدا بگذار که خداوند، تو را به پدران شایسته ات، ملحق می کند"

مقتل حضرت عبدالله بن الحسن (ع)

انَّ شِمْرًا أَقْبَلَ فِي خَمْسِينَ مِنَ الرِّجَالَةِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السلام

شمر با پنجاه سرباز پیاده به سوی امام حسین(ع)
آمد

وَجَعَلَ شِمْرٌ يَحْرِضُهُمْ عَلَى الْحُسَيْنِ وَهُوَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ؛
و مدام لشکر را به حمله ی بر امام تشویق و
تحریر می کرد و امام حسین(ع) نیز بر آنان حمله
می برد؛

فَضَارِبُهُمُ بِالسَّيْفِ وَ كَشَفَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ؛
و آنان را با شمشیر می زد و از مقابل خود دور می
کرد؛

حَتَّى إِذَا أَحَاطُوا بِهِ إِحَاطَةً أَقْبَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلام
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلام
تا اینکه دور امام حسین(ع) را گرفتند ناگاه عبدالله
بن حسن علیه السلام - که کودکی نابالغ بود -

و هُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ يَشْتَدُّ فَأَخَذَتْهُ عَمَّتُهُ
زَيْنَبُ عَلَيْهِمُ السَّلام لِتَحْسِنَهُ وَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ:
از سمت بانوان حرم به سوی میدان دوید، عمه اش
زینب او را گرفت تا نگذارد به میدان برود و امام
حسین علیه السلام صدا زد:

احْبِسِيهِ يَا أُخْتِي!

خواهرم او را نگه دار.

فَأَبَى عَبْدُ اللَّهِ وَامْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا وَقَالَ:

عبدالله روی تافت و از بازگشتن به شدت خودداری
کرد و گفت:

لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي

قسم به خدا از عمویم جدا نخواهم شد.

و جَاءَ إِلَى الْحُسَيْنِ فَقَامَ إِلَى جَنْبِهِ

و به سوی امام حسین(ع) دوید و در کنار عمو
ایستاد.

*منبع: چهل منزل با حسین(ع)؛ حجت الاسلام دکتر علی
اکبر رنجبران تهرانی

مقتل حضرت قاسم بن الحسن (ع)

راوی گوید:

وَخَرَجَ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شَقَّةُ قَمَرٍ ...

جوانی بیرون خرامید که در حُسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین، به کار جنگ پرداخت. ابن فضیل اَزْدی می‌شوم ضربتی بر فرق آن مظلوم، زد که فرق او را شکافت و آن جوان از مرکب به صورت، روی زمین افتاد و فریاد یا عَمَاهُ برآورد. پس امام علیه السَّلام مانند باز شکاری، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشمناک بر آن لعین بی باک، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک، فرود آورد و آن وَلَدُ الزَّنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السَّلام نموده و دست نحس اش از مَرَفَق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند.

کوفیان بی دین بر امام مبین، حمله آوردند تا آن لعین را از چنگال شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سَمَّ اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوی گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السَّلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جد و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود:

عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ اِنَّ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، اَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ

به خدا قسم! گران است بر عموی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد.

به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی، اندک است. سپس حضرت سیدالشهداء علیه السَّلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان، دفع شرّ یاغیان و ظالمان نماید؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟...

منبع: سوگنامه کربلا ترجمه کتاب لَهوف سید ابن طاوس

دقت شود:

"ولی آن ملعون پایمال سَمَّ اسبان گردید"

طبق نقل لَهوف بدن دشمن زیر سم ستوران مانده نه بدن قاسم علیه السلام

مقتل حضرت قاسم بن الحسن (ع)

۱) همراهی حضرت قاسم با کاروان امام حسین (ع)

أَمَالِي لِلصَّدُوقِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [زَيْنِ الْعَابِدِينَ] (ع) حَمَلِ [الْحُسَيْنِ] (ع) أَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ وَابْنَتَهُ وَابْنَ أَخِيهِ الْقَاسِمَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَارَفِي أَحَدَ وَعَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، مِنْهُمْ: أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ عَقِيلٍ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرِ، وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرِ.

أَمَالِي، صَدُوقٌ بِهِ نَقَلَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ، عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ (ع) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ إِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ (ع): حُسَيْنُ (ع) خَوَاهِرَانِش وَ دَخْتَرُش بَرَادَرِ زَادَةِ اش قَاسِمُ بْنُ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَا بَرِ مَحْمِلِ سَوَارِ كَرْدَ.

سپس با بیست و یک مرد از یاران و خانواده اش از جمله: ابوبکر بن علی، محمد بن علی، عثمان بن علی، عباس بن علی، عبدالله بن مسلم بن عقیل، علی اکبر و علی اصغر رهسپار شد.

امالی صدوق، ص ۱۶۰، مجلس سی ام

۲) حضرت قاسم (ع) در بیان امام زمان عجل الله تعالی فرجه

السَّلَامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، الْمَضْرُوبِ عَلَى هَامَتِهِ، وَ الْمَسْلُوبِ لَامَتِهِ، حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ، فَجَلَا عَلَيْهِ عَمَّهُ كَالصَّقَرِ، وَ هُوَ يَفْخَصُ بِرِجْلَيْهِ الثَّرَابَ، وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ: "بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ! وَ مَنْ خَصَمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ."

ثُمَّ قَالَ: "عَزَّوَاللهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَ أَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ، هَذَا وَاللهِ يَوْمٌ كَثُرَ وَاتَرُهُ وَ قُلَّ نَاصِرُهُ"، جَعَلَنِي اللهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمْعِكُمْ، وَ بَوَّأَنِي مُبَوَّأَكُمْ، وَ لَعَنَّ اللهُ قَاتِلَكَ عُمَرَيْنِ سَعْدَيْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلٍ الْأَزْدِيَّ، وَأَصْلَاهُ جَحِيمًا وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا.

سلام بر قاسم، فرزند حسن بن علی، ضربت خورده بر سرش و زره اش کنده شده، هنگامی که عمویش حسین را صدا زد! پس عمویش، خود را مانند بازی شکاری بر بالای سرش رساند و او، پاهایش را به خاک می سایید و حسین (ع) می فرمود: "از رحمت خدا دور باشند قاتلان تو، کسانی که روز قیامت، دشمنشان، جد تو و پدر تو هستند"

سپس فرمود: "به خدا سوگند، بر عمویت گران است که او را بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد ولی تو کشته شده، بر خاک افتاده باشی و سودی برایت نداشته باشد. به خدا سوگند، امروز روزی است که کشندگان عمویت فراوان و یارانش اندک اند"

خداوند، مرا در روز قیامت با شما دو نفر (قاسم و امام حسین (ع)) قرار دهد و در جایگاه شما جای دهد. خداوند، قاتلت عمر بن سعد بن عروه بن نفیل ازدی را لعنت کند و او را به دوزخ برساند و عذابی دردناک برایش آماده سازد.

اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۳

۳) روضه حضرت قاسم (ع) به نقل از امام سجاد (ع) ابی حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام چنین نقل می کند که:

از امام زین العابدین (ع) شنیدم که می فرمود: "در شب آن روزی که پدرم کشته شد خاندان و یارانش را جمع کرد و به آنان گفت:

قاسم گفت: ای عمو! مگر دشمنان به خیمه ها می
رسند تا عبدالله که شیرخواره است کشته شود؟

هدایه الکبری، ص ۲۰۴

ای خاندان شیعیان من! این شب را مرکب خود
بگیرید و خود را نجات دهید. آنها فقط من را می
خواهند. اگر من را بکشند دیگر در فکر کشتن شما
نخواهد بود و با شما کاری نخواهند داشت، پس خود
را نجات دهید. خداوند شما را رحمت کند. شما از
عهد و پیمانی که با من بسته اید آزاد می باشید.
برادران و خاندان و یارانش در جواب، یک صدا
گفتند: به خدا سوگند ای سرور ما! ای اباعبدالله!
هرگز تو را رها نمی کنیم. به خدا سوگند مردم
نخواهند گفت امام و بزرگ و سرورشان را تنها
گذاشتن تا کشته شود و تهمت بی وفایی به ما و
خدای ما زنند. به خدا تو را رها نخواهیم کرد مگر
آنکه در کنار تو کشته شویم. حسین (ع) به آنها
فرمودند: ای قوم! من فردا کشته خواهم شد و همه
شما نیز با من کشته خواهید شد و حتی یک نفر هم
از شما باقی نخواهند ماند.

آنها در جواب گفتند: ستایش خدایی که ما را به
وسیله یاری تو گرامی داشت و به کشته شدن همراه
تو شرافت بخشید.

ای پسر رسول! آیا رضایت نداری که ما نیز با تو و
در درجه تو باشیم. حسین (ع) فرمود: خدا به شما
جزای خیر دهد و برای آنها دعای خیر نمود.

قاسم بن الحسن گفت: آیا من نیز در بین کشته
شده ها هستم؟!

امام (ع) دلسوزی و مهربانی نسبت به او نمودند و
به او گفتند: ای پسر! مرگ در نزد تو چگونه است؟
او در جواب گفت: ای عمو جان! شیرین تر از عسل.
حسین (ع) فرمود: عمویت فدایت شود. به خدا قسم
بله؛ تو نیز یکی از مردانی هستی که همراه من کشته
می شوند. بعد از آنکه تو و پسر من عبدالله، به بلایی
عظیم مبتلا می شوید.

مقتل حضرت قاسم بن الحسن (ع)

مقتل الحسین علیه السلام للخواریزمی: خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَيَّ
بَعْدَ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ قَاسِمُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَهُوَ
غُلَامٌ صَغِيرٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اعْتَنَقَهُ وَجَعَلَ يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ الْغُلَامُ
لِلْحَرْبِ فَأَبَى عَلَيْهِ عَمُّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ. فَلَمْ
يَزَلِ الْغُلَامُ يَقْبَلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ الْإِذْنَ حَتَّى أَذِنَ لَهُ
فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ عَلَى خَدَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ:

ان تُنْكَرُونِي فَأَنَا فَرَعُ الْحُسَيْنِ

سَبِطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ

بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سُقُوءَ صَوَّبَ الْمُزَنَ

وَحَمَلٌ وَكَأَنَّ وَجْهَهُ فَلَقَهُ قَمَرٌ وَقَاتَلَ فَقَتَلَ عَلَى صِغَرِ سَنَةٍ
خَمْسَةٍ وَثَلَاثِينَ رَجُلًا.

قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، كُنْتُ فِي عَسْكَرِ ابْنِ سَعْدٍ، فَكُنْتُ أَنْظُرُ
إِلَى الْغُلَامِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ وَازَارٌ وَنَعْلَانِ قَدْ انْقَطَعَ شِسْعٌ
أَحَدُهُمَا مَا أُنْسَى أَنَّهُ كَانَ شِسْعَ الْيُسْرَى فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعْدٍ
الْأَزْدِيُّ: وَاللَّهِ لَأَشْدَنَّ عَلَيْهِ!

فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا تُرِيدُ بِذَلِكَ؟

فَوَاللَّهِ لَوْ ضَرَبَنِي مَا بَسَطْتُ لَهُ يَدِي، يَكْفِيكَ هَوْلَاءِ الَّذِينَ
تَرَاهُمْ قَدْ احْتَوَشَوْهُ. قَالَ: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ! وَشَدَّ عَلَيْهِ. فَمَا وَلَّى
حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ. فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ.

وَصَاحَ: يَا عَمَّاهُ!

فَانْقَضَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَالصَّقَرِ وَتَخَلَّلَ الصُّفُوفَ
وَشَدَّ شِدَّةَ اللَّيْلِ الْحَرْبِ، فَضَرَبَ عَمْرًا بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهُ بِيَدِهِ،

فَأَطْنَهَا مِنَ الْمِرْفَقِ فَصَاحَ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ فَحَمَلَتْ خَيْلُ أَهْلِ
الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوهُ، فَاسْتَقْبَلِيَهُ بِصُدُورِهَا وَوَطِئَتْهُ بِحَوَافِرِهَا،
فَمَاتَ.

وَأَنْجَلَتْ الْعَبْرَةَ فَإِذَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ
الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ: عَزَّوَاللَّهُ عَلَى
عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ، أَوْ
يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ، بَعْدَ لِقَايَا قَتْلِكَ، الْوَيْلُ لِقَاتِلِكَ!
ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَجُلٍ الْغُلَامِ تَخْطُانِ الْأَرْضَ،
وَقَدْ وَضَعَ صَدْرَهُ إِلَى صَدْرِهِ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي، مَاذَا يَصْنَعُ
بِهِ؟ فَجَاءَ بِهِ حَتَّى أَتَقَاءَ مَعَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ رَفَعَ طَرْفَهُ
إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَلَا تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا،
وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا! صَبْرًا يَا بَنَى عُمُومَتِي صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي،
لَا رَأْيَتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا.

مقتل الحسین علیه السلام، خواریزمی: پس از عون
عبدالله بن جعفر، بر اساس برخی نقل ها، عبدالله بن
حسن بن علی ابی طالب و براساس برخی دیگر،
قاسم بن حسن که نوجوان و نابالغ بود به میدان آمد.
هنگامی که حسین علیه السلام به او نگریست، او را
در آغوش گرفت و آن قدر باهم گریستند که هر دو
از حال رفتند. سپس جوان، اجازه پیکار خواست و
عمویش حسین علیه السلام، از اجازه دادن
خودداری کرد.

جوان، پیوسته دست و پای حسین علیه السلام را
می بوسید و از او اجازه می خواست تا به او اجازه
داد او به میدان آمد و درحالی که اشک هایش بر
گونه هایش روان بود چنین می خواند:
اگر مرا نمی شناسید، من شاخه حسنم.

نواده پیامبر برگزیده و امین.

این حسین است، به سان اسیری دربند

میان مردمی که خدا کند از آب باران ننوشند!

سپس حمله بُرد و صورتش به پاره ماه می ماند.

جنگید و با وجود کمی سَنَس سی و پنج مَرَد را کُشت

حُمید بن مسلم گفته است: من در لشکر ابن سعد

بودم و به آن جوان می نگریستم. او پیراهنی و بالا

پوش و کفش هایی داشت که بند یک لنگه اش پاره

بود و از یاد نبرده ام که لنگه چپ آن بود.

عمرو بن سعد از دُی گفت: به خدا سوگند بر او حمله

می برم!

به او گفتم: سبحان الله! و از آن چه می خواهی؟

کشتن همین کسانی که گرداگرد آنها را گرفته اند

برای تو بس است.

گفت: به خدا سوگند به او حمله خواهم بُرد!

آن گاه بر او حمله بُرد و بازنگشت تا با شمشیر بر

سرش زد و آن جوان به صورت [بر زمین] افتاد و

فریاد بر آورد: ای عمو جان!

حسین علیه السلام مانند باز شکاری، نگاهی به او

انداخت و خود را به صفوف دشمن زد و مانند شیری

خشمگین، حمله کرد و عمرو را با شمشیر زد. او

دستش را جلوی آن گرفت و از آرنج قطع شد.

فریادی کشید و از امام علیه السلام کناره گرفت.

سواران کوفه، برای نجات وی، یورش آوردند؛ اما

جلوی سینه اسب ها قرار گرفت و اسب ها او را لگد

مال کردند تا مُرد.

غبار [نبرد] که فرو نشست حسین علیه السلام بر

بالای سر جوان ایستاده بود و او پاهایش را از شدت

درد به زمین می کشید. حسین علیه السلام فرمود:

(به خدا سوگند برعمویت گران می آید که او را

بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد و

کمکی نتواند به تو بکند یا کمکت کند اما به تو
سودی نبخشد. از رحمت خدا دور باشند کسانی که
تو را کُشتند؛ وای بر کُشنده تو. سپس او را بُرد و
گویی می بینیم که پاهای آن جوان بر زمین کشیده
می شود و حسین علیه السلام سینه او را بر سینه
خود نهاده است. با خود گفتم: با او چه می کند؟ او
را آورد و کنار شهیدان و کشتگان از خاندانش نهاد.
آن گاه سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! همه
آنها را به شمار آور و یک تن را هم جا مگذار و هرگز
آنها را میامرز.

ای عموزادگان! شکیبایی کنید. ای خاندان من!
شکیبا باشید که دیگر پس از امروز هیچ خواری
نخواهید دید.

مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۲، ص ۲

منبع:

برگرفته از کتاب حسینیۀ ماثور، حجه الاسلام شیخ
محسن حنیفی، صفحات ۵۱۹ الی ۵۲۶

مقتل حضرت علی اصغر (ع)

*مرثیه ی علی اصغر(ع) در بیان امام حسین(ع)

و عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِي، قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي أُسْتُشْهِدَ فِيهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَعَ أَهْلَهُ وَأَصْحَابَهُ فِي لَيْلَةٍ ذَلِكَ الْيَوْمَ، فَقَالَ لَهُمْ ...: يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا جَعَتْ رُوحِي عَطْشًا وَصِرْتُ إِلَى خَيْمِنَا، فَطَلَبْتُ مَاءً وَلَبَنًا، فَلَا أَجِدُ قَطُّ فَأَقُولُ: نَاوِلُونِي ابْنِي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ، فَيَأْتُونِي بِهِ، فَيَضَعُونَهُ عَلَى يَدِي فَأَحْمَلُهُ لِأَدْنِيهِ مِنْ فِيٍّ، فَيَرْمِيهِ فَاسْقُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِسَهْمٍ فِي نَحْرِهِ وَهُوَ يُنَاغِي، فَيَقِضُ دَمَهُ فِي كَفِّي، فَأَرْفَعُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَقُولُ: اللَّهُمَّ صَبْرًا وَاحْتِسَابًا فَيَكُ.

ابی حمزه ثمالی از امام سجاد(ع) چنین نقل می کند که از امام زین العابدین(ع) شنیدم که می فرمود: در شب آن روزی که پدرم کشته شد خاندان و یارانش را جمع کرد و به آنان گفت: زمانی که جان من از عطش خشک شود عبدالله کشته می شود. در آن هنگام من به سوی خیمه ها می روم؛ پس آب و شیری را طلب می کنم. پس هیچ چیزی نمی یابم. آنگاه می گویم کودکم را به من بدهید تا از لبانش بنوشم. پس او را نزد من می آورند و بر روی دستانم می گذارند. همین که او را نزدیک به دهانم می رسانم تا ببوسم یک فاسقی که خدا او را لعنت کند با تیری گلوی او را هدف قرار می دهد و او با صدای دلخراشی ناله می کند. خون او در کف دستم ریخته می شود و او را به آسمان بلند می کنم و می گویم: خدایا برای تو صبر می کنم و به تو واگذار می کنم.

هدایه الکبری، ص ۲۰۴

*مرثیه ی علی اصغر(ع) در بیان امام باقر(ع)

تاریخ الطبری عن عَمَّارِ الدَّهْنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): جَاءَ سَهْمٌ فَأَصَابَ ابْنًا لَهُ (أَيَّ لِلْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَعَهُ فِي حَجَرِهِ، فَجَعَلَ يَمَسْحُ الدَّمَ عَنْهُ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِيُنْصِرُونَا فَفَقَتَلُونَا.

تاریخ طبری به نقل از عمار دهنی، از امام باقر(ع): تیری آمد و به پسر حسین(ع) که در دامانش بود اصابت کرد. حسین(ع) خون را از چهره او پاک می کرد و می گفت: خدایا میان ما و مردمی که دعوتمان کردند تا یاری مان دهند اما که ما را کشتند حکم بران.

* از بنی اسد خونی طلب داریم

قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: قَالَ عُقْبَةُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَسَدِيُّ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَنَا فِيكُمْ يَا بَنِي أَسَدٍ دَمًا. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا ذَنْبِي أَنَا فِي ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ! وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: أَتَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِصَبِيٍّ لَهُ، فَهُوَ فِي حَجَرِهِ، إِذْ رَمَاهُ أَحَدُكُمْ يَا بَنِي أَسَدٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ، فَلَمَّا مَلَأَ كَفَّيْهِ صَبَّهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: رَبِّ، إِنَّ تَكُ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِي مَا هُوَ خَيْرٌ وَأَنْتَقِمَ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ.

تاریخ الطبری به نقل از ابو مخنف: سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم برایم نقل کرد که: عقبه بن بشیر اسدی گفته است امام باقر علیه السلام به من فرمود ما از شما بنی اسد خونی طلب داریم. گفتیم: گناه من در این میان چیست خدایت رحمت کند ای ابوجعفر؟ ماجرا چیست؟

حسین علیه السلام فرمود: روز عاشورا یکی از کودکان حسین علیه السلام را برایش آوردند. در

دامانش نشسته بود که یکی از شما ای بنی اسد،
تیری به سویش انداخت و او را ذبح کرد. حسین
علیه السلام خونس را گرفت و هنگامی که کف دو
دستش از آن خون پر شد آن را بر زمین ریخت و
سپس گفت ای خدا! اگر یاری آسمانی ات را از ما
دریغ کردی، آن را برای جای بهتری قرار ده و انتقام
ما را از این ستم پیشگان بگیر.

ابومخنف، وقعه الطف، ص ۲۴۵

*مرثیه حضرت علی اصغر(ع) در بیان امام زمان
عجل الله تعالی فرجه

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطُّفْلِ الرِّضِيِّ، الْمَرْمِيِّ
الصَّرِيعِ، الْمُتَشَحِّطِ دَمًا، الْمُصْعَدِ دَمَهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ
بِالسَّهْمِ فِي حَجَرِ أَبِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنِ كَاهِلِ
الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ.

در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: سلام بر عبدالله
بن حسین، کودک شیرخواره تیر خورده ضربت
خورده به خون پییده که خونس به آسمان پرتاب
شد و در دامان پدرش با تیر، سر بریده شد. خدا
لعنت کند حرمله بن کاهل اسدی و همراهانش را که
به او تیر زدند.

اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۳

*اشعار حضرت ام کلثوم(س) در مصیبت حضرت
علی اصغر(ع)

يَا لَهْفَ قَلْبِي عَلَى الصَّغِيرِ الظَّامِي
فَطَمَتَهُ السَّهَامُ قَبْلَ الْفِطَامِ

غَرَّوهُ بِدَمْعِهِ وَهُوَ طِفْلٌ
يَا لَهْفَ قَلْبِي عَلَيْهِ فِي كُلِّ عَامٍ
أَحْرَقُوا قَلْبَ وَالِدِيهِ عَلَيْهِ
وَرَمَوْهُ بِذَلَّةٍ وَانْتِقَامٍ
فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ
لَدَى الْحَشْرِ عِنْدَ فَصْلِ الْخِصَامِ

چقدر دلم کباب شد بر کودک تشنه لب خردسال، که
پیش از هنگام بازگیری از شیر، تیرها او را از شیر
گرفت

او را در سنین کودکی غرقه به خون کردند و اشکش
را در آوردند که همواره دلم برایش می سوزد.
قلب پدر و مادرش را در سوگ او سوزانیدند و در
نهایت پستی از روی انتقام او را آماج تیرها نمودند.
در روز رستاخیز، به هنگام فصل خصومت ها خداوند
در میان ما و آنها داوری می کند.

کتاب نورالعین فی مشهدالحسین، صفحه ۵۶،
ابواسحاق اسفراینی

*بیان مصیبت حضرت علی اصغر(ع) به نقل تاریخ

الملهوف: لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَ
أَحْبَتِهِ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَنَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ
يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ
مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِغَاثَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ
فِي إِعَاثَتِنَا؟

فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ وَ
قَالَ لَزَيْنَبَ: نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ، فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ
إِلَيْهِ لِيُقْبِلَهُ، فَرَمَاهُ حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ

فَذَبَحَهُ.

*تو از ناله صالح گرامی تر هستی.

فَقَالَ لَزَيْنَبَ: خُذِيهِ، ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ، وَرَمَى
بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: هَوَّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ يَعْينُ اللَّهَ.
قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى
الْأَرْضِ.

المهلوف: هنگامی که حسین علیه السلام، شهادت
جوانان و محبوبانش را دید، تصمیم گرفت که خود
به میدان برود و ندا داد: "آیا مدافعی هست که از
حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا یکتا
پرستی هست که درباره ما از خدا بترسد؟ آیا
دادرسی هست که به خاطر خدا به داد ما برسد؟ آیا
یاری دهنده‌ای هست که به خاطر خدا ما را یاری
دهد؟"

پس صدای زنان به ناله برخاست.

امام علیه السلام به جلوی در خیمه آمد و به زینب
سلام الله فرمود: "کودک خردسالم را به من بده تا
با او خداحافظی کنم"

او را گرفت و می‌خواست او را ببوسد که حرم‌له بن
کاهل، تیری به سوی او انداخت که در گلویش نشست
و او را ذبح کرد.

امام علیه السلام به زینب سلام الله فرمود: "او را
بگیر!"

سپس، کف دستانش را زیر خون {گلوی او} گرفت
تا پُر شدند. خون را به سوی آسمان پاشید و فرمود:
"آنچه بر من وارد می‌شود برایم آسان است؛ چون
بر خدا پوشیده نیست و در پیش دید اوست"

امام باقر علیه السلام {درباره آن خون} فرموده
است: "از آن خون، یک قطره هم به زمین باز
نگشت.

المهلوف، ص ۱۶۸

تاریخ یعقوبی: تَقَدَّمُوا رَجُلًا رَجُلًا، حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ مَا مَعَهُ
أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ، وَلَا وَلَدَهُ وَلَا أَقَارِبِهِ، فَإِنَّهُ لَوَاقِفٌ عَلَى فَرَسِهِ،
إِذْ أَتَى بِمَوْلُودٍ قَدْ وُلِدَ لَهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ، فَأَذَنَ فِي أُذُنِهِ، وَ
جَعَلَ يَحْنُكُهُ إِذْ أَتَاهُ سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي حَلْقِ الصَّبِيِّ فَذَبَحَهُ، فَنَزَعَ
الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ مِنْ حَلْقِهِ، وَجَعَلَ يَلْطِخُهُ بِدَمِهِ وَ
يَقُولُ: وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ النَّاقَةِ، وَلِمُحَمَّدٍ أَكْرَمُ
عَلَى اللَّهِ مِنْ صَالِحٍ! ثُمَّ أَتَى فَوَضَعَهُ مَعَ وَلَدِهِ وَبَنَى أَخِيهِ.

تاریخ یعقوبی: یاران حسین(ع)، یک به یک، گام
پیش نهادند [و رزمیدند و شهید شدند] تا این که
حسین(ع) تنها ماند و هیچ یک از [مردان] خانواده و
فرزندان و نزدیکانش با او نماندند. او بر بالای
اسبش بود. کودکی را که همان ساعت متولد شده
بود برایش آوردند. حسین(ع) در گوشش اذان گفت
و کام او را بر می داشت که تیری آمد و در گلوی
کودک نشست و ذبحش کرد.

حسین(ع)، تیر را از گلوی او بیرون کشید و خونسش
را به بدن او مالید و گفت: "به خدا سوگند، تو نزد
خدا، از شتر صالح گرامی تری و محمد(ص) نیز نزد
خدا از صالح، گرامی تر است"

سپس آمد و او را کنار فرزندان و برادرزادگانش نهاد.

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵

منبع:

برگرفته از کتاب حسینییه ماثور، حجه الاسلام شیخ
محسن حنیفی، صفحات ۵۲۷ الی ۵۳۲

مقتل حضرت علی اصغر (ع)

بَقِيَ الْحُسَيْنُ فَرِيدًا وَحِيدًا وَلَمَّا رَأَى مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَ أَحَبَّتِهِ
عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ؛ التَّفَتَ عَنْ يَمِينِهِ؛ فَلَمْ يَرَ أَحَدًا
مِنَ الرِّجَالِ وَ التَّفَتَ عَنْ يَسَارِهِ، فَلَمْ يَرَ أَحَدًا وَ لَمْ يَبْقَ غَيْرُهُ
وَ غَيْرُ النِّسَاءِ وَ الذَّرَارِي

امام حسین علیه السلام یگه و تنها ماند. وقتی مقتل
جوانان و عاشقان خود را دید، عزم نمود تا با جان
خویش به مصاف دشمن برود. به طرف راست خود
نظر انداخت و هیچ مردی را ندید به طرف چپ خود
نظر کرد باز کسی را ندید. غیر از خودش و زنان و
بچه های کوچک کسی باقی نمانده بود.

فَنَادَى:

پس صدا زد:

هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟

آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

هَلْ مِنْ مُوَحِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟

آیا خداپرستی هست که در مورد ما از خدا بترسد؟

هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؟

آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به فریاد ما
برسد؟

هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟

آیا یاری دهنده ای هست که به امید ثواب خدا ما را
یاری کند؟

ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ!

صدای گریه و شیون زنان حرم بلند شد.

فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ.

و همه ی مردم گریه کنان ضجه می زدند.

ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْقُسْطَاطِ، فَأَلْقَى الْبُرْنُسَ وَ اعْتَمَ بِعِمَامَةٍ،
فَقَالَ لَزَيْنَبَ عَلَيْهَا السَّلَامَ.

سپس امام به در خیمه آمد و مقابل خیمه نشست.
کلاهخود را از سر برداشت و عمامه ای بر سر
گذاشت و به حضرت زینب علیها السلام فرمود:

نَاوَلِينِي عَبْدَ اللَّهِ عَلِيًّا وَلَدِي الصَّغِيرَ، حَتَّى أُودِعَهُ، هُوَ طِفْلٌ
أُمُّهُ الرُّبَابُ بِنْتُ أَمْرِئِ الْقَيْسِ.

فرزند کوچکم عبدالله که نامش علی است به من
بدهید تا با او وداع کنم. مادر علی اصغر، رباب دختر
امروالقیس بود.

فَجِئْتُ بِهِ

کودکش را آوردند.

فَأَجْلَسَ عَلِيًّا الْأَصْغَرَ فِي حَجَرِهِ، فَجَعَلَ يَقْبَلُهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

علی اصغر را در آغوش گرفت و شروع کرد به
بوسیدن او و می فرمود:

يَا بُنَيَّ! وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ!

ای پسر عزیزم! وای بر این مردم!

اذ كَانَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى خَصَمَهُمْ.

آن زمان که جد تو محمد مصطفی دشمن آنان باشد.

منبع:

چهل منزل با حسین (ع)؛ حجت الاسلام دکتر علی
اکبر رنجبران تهرانی

فَرَمَاهُ حَرَمَلَهُ بَنُ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ، فَذَبَحَهُ
فِي حِجْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ وَمِنْ
الْوَرِيدِ إِلَى الْوَرِيدِ.

در این هنگام حرمله بن کاهل تیری به سوی کودک
رها کرد و آن تیر به گلویش نشست و گلوی علی
اصغر را گوش تا گوش و رگ تا رگ، در آغوش پدر
پاره کرد.

فَقَالَ لَزَيْنَبُ:

در حالی که خون از گلوی کودکش جاری بود، به
حضرت زینب علیها السلام فرمود:

خَذِيهِ!

این کودک را بگیر.

و يَمْسَحُ الدَّمَ مِنْ نَحْرِهِ فَتَلْقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دَمِهِ
بَكْفِيَةٍ، حَتَّى امْتَلَأَتْ وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ.

دست های خود را زیر گلوی علی اصغر برد، وقتی
دست ها پر از خون شد به آسمان پاشید.

ثُمَّ قَالَ:

و فرمود:

أَلْهَمْ هَوْنًا عَلَى مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنُ اللَّهِ وَلَا يَكُونُ أَهْوَنَ
عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ.

خدایا! تحمل این حادثه برایم آسان است چرا که
تو می بینی و در پیشگاه تو بچه ی ناله ی صالح از
کودک من جلیل تر نیست.

مقتل حضرت علی اکبر (ع)

(۱) مصیبت حضرت علی اکبر (ع) در بیان امام

صادق علیه السلام

الأمالی للصدوق عن عبدالله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین عن أبيه عن جده [زين العابدين] عليه السلام: لَمَّا بَرَزَ [عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ] إِلَيْهِمْ دَمَعَتْ عَيْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَقَالَ: اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ، وَ أَشْبَهُ النَّاسِ وَجْهًا وَسَمْتًا بِهِ، فَجَعَلَ يَرْتَجِزُ وَهُوَ يَقُولُ

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ

مَا تَرَوْنَ كَيْفَ أَحْمَى عَنْ أَبِي

فَقَتَلَ مِنْهُمْ عَشْرَةً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ، فَقَالَ: يَا أَبَهَ الْعَطَشُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا يَا بُنَيَّ، يَسْقِيكَ جَدُّكَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى، فَارْجِعْ فَقَاتِلْ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةً وَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا، ثُمَّ قَتَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.

الأمالی، صدوق به نقل از عبدالله بن منصور، از امام جعفر صادق (ع)، از پدرش امام باقر (ع)، از جدش امام زین العابدین علیه السلام: هنگامی که علی اکبر علیه السلام برای مبارزه به سوی دشمن رفت، چشمان حسین علیه السلام گریان شد و گفت: خدایا! تو برای ایشان گواه باش، که فرزند پیامبرت و شبیه ترین مردم به او در صورت و سیرت به سوی آنان می رود.

علی اکبر علیه السلام نیز چنین رجز می خواند:

من علی، پسر حسین بن علی ام

به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر (ص) نزدیکتریم.

آیا نمی بینید که چگونه از پدرم حمایت می کنم؟
آنگاه، ده تن از آنان را کشت و سپس به نزد پدرش بازگشت و گفت: ای پدر! تشنه ام.

حسین علیه السلام فرمود: شکیبایی کن، پسر عزیزم! جدت با کاسه ای پر به تو می نوشاند.
او بازگشت و جنگید و ۴۴ تن از دشمنان را کشت و سپس به شهادت رسید. درود خدا بر او باد!

الامالی للصدوق، ص ۲۲۶

(۲) حضرت علی اکبر علیه السلام در بیان ناحیه

مقدسه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ □ مِنْ سُلَالَةٍ
ابراهيم الخليل، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ أَيْيَكَ، إِذْ قَالَ فَيْكَ:
قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، يَا بُنَيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَ عَلَيَّ
انتهاك حرمة الرسول! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا، كَأَنِّي بِكَ
بَيْنَ يَدَيْهِ مَائِلًا وَ لِلْكَافِرِينَ قَائِلًا:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ

أَطْعَنُكُمْ بِالرُّمَحِ حَتَّى يَنْثَنَى

أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي

ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَرَبِيٍّ

وَ اللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى

حَتَّى قَضَيْتَ نَحْبَكَ وَ لَقِيتَ رَبَّكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ
بِرَسُولِهِ وَ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ وَ حُجَّتُهُ وَ أَمِينُهُ وَ ابْنُ حُجَّتِهِ وَ
أَمِينِهِ. حَكَّمَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِكَ مَرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بِنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ
لَعْنَهُ اللَّهُ وَ أَخْزَاهُ وَ مَنْ شَرِكَهُ فِي قَتْلِكَ وَ كَانُوا عَلَيْكَ
ظَهِيرًا، أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا، وَ جَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ
مُلَاقِيكَ وَ مُرَافِقِيكَ، وَ مُرَافِقِي جَدِّكَ وَ أَيْيَكَ وَ عَمَّكَ وَ

أَخِيكَ وَأُمِّكَ الْمَظْلُومَةَ، وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ أُولَى الْجُحُودِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

در زیارت ناحیه مقدسه خطاب به او آمده است:

سلام بر تو، ای نخستین گشته از تبار بهترین بازمانده از نسل ابراهیم خلیل! درود خدا بر تو و پدرت، آنگاه که درباره ات فرمود: خدا بکشد آن گروهی را که تو را کشت. پسر من! چه جرئتی بر خدای مهربان کردند و چه جسارتی در هتک حرمت پیامبر! پس از تو! خاک بر سر دنیا.

گویی که من (زائر)، در نزد تو هستم و تو (علی اکبر علیه السلام) به کافران میگویی:

من، علی، پسر حسین بن علی ام.

به خانه خدا سوگند که به پیامبر (ص) نزدیکتریم. با نیزه، چنان بر شما خواهیم زد که نوک آن کج شود و با شمشیر، در حمایت از پدرم شما را میزنم؛

زدن جوان هاشمی عرب.

به خداوند سوگند، پسر بی نسب (ابن زیاد)، حق ندارد بر ما حکمرانی کند!

تا عهدت را به انجام رساندی و پرودگارت را دیدار کردی، گواهی می دهم که تو به خدا و پیامبر او، نزدیکترینی و پسر پیامبر خدا و حجت و امین اویی، و پسر حجت خدا و پسر امین اویی، خداوند در باره قاتل تو، مُرَّةَ بْنِ مُنْقِذِ بْنِ نَعْمَانَ عِبْدِي که لعنت و خواری خدا بر او باد و همدستانش در کشتن تو، داوری کند که علیه تو، هم داستان بودند. خدا، آنان را به جهنم، فرو افکند که بد بازگشتگاهی است و خداوند، ما را از دیدارکنندگان تو و همراهانت و همراهان جد و پدر و عمو و برادر و مادر ستم دیده ات قرار دهد! از دشمنان اهل انکار تو، برائت می جویم. سلام و نیز رحمت و برکات خدا بر تو باد.

اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۳

۳) حضرت علی اکبر(ع) در نقل تاریخ

الملهوف: فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مِنَ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَةً آيِسَ مِنْهُ وَ أَرخَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَيْهِ وَ بَكَى.

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ.

فَصَاحَ وَ قَالَ: يَا بْنَ سَعْدٍ، قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي. فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَ قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَ قَالَ: يَا أَبَتِ! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثَقُلَ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرِبِهِ مَاءٌ مِنْ سَبِيلٍ؟

فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: وَاعِثَا! يَا بَنِيَّ مِنْ أَيْنَ آتَى بِالمَاءِ، قَاتِلٌ قَلِيلًا فَمَا أُسْرِعَ مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا. فَارْجَعَ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ وَ قَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بْنُ مُرَّةَ الْعَبْدِيُّ بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ فَنَادَى: يَا أَبَتَاهُ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: عَجَّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَ قَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ! وَ عَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ.

قَالَ الرَّأْوِي: وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُنَادِي: يَا حَبِيبَاهُ يَا بْنَ أَخَاهُ! وَ جَاءَتْ فَأَكْبَتْ عَلَيْهِ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَ رَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ.

ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ

الحال؛ صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، صَبْرًا فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا.

الملهوف: هنگامی که جز اهل بیت امام علیه السلام کسی با او نماند، علی اکبر(ع) که از زیباترین و خوش خوترین مردم بود بیرون آمد و از پدر اجازه نبرد خواست. امام به او اجازه داد. سپس مایوسانه به او نگریست و سرش را پایین انداخت و گریست. سپس گفت: خدایا گواه باش، جوانی به نبرد با آنها می رود که از نظر صورت و سیرت و سخن گفتن شبیه ترین مردم به پیامبر دوست و ما هرگاه مشتاق پیامبر می شدیم به او می نگریستیم. سپس بانگ برآورد و فرمود: ای پسر سعد! خداوند رحمت را قطع کند همان گونه که رحم مرا قطع کردی. سپس علی اکبر(ع) به پیش آمد و به سختی با دشمن جنگید و گروه فراوانی را کشت. سپس به نزد پدرش بازگشت و گفت ای پدر تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن (شمشیر و کلاه خود و زره) مرا به رنج افکنده است. آیا آبی برای نوشیدن یافت می شود؟ حسین گریست و گفت: وای وای! ای پسر عزیزم از کجا آب بیاورم؟ اندکی بجنگ که خیلی زود جدت محمد صلی الله علیه و آله را می بینی و او از جام لبالبش شربتی به تو می نوشاند که دیگر هرگز تشنه نشوی. علی اکبر(ع) به میدان بازگشت و بهترین نبردش را به نمایش گذاشت. مُنْقِذِ بْنِ مُرَّة عَبدی، تیری به سوی او پرتاب کرد و او را به زمین انداخت. علی اکبر علیه السلام ندا داد: ای پدر! سلام بر تو! این جدم است که به تو سلام می رساند و می فرماید زودتر به سوی ما بیا. سپس صیحه ای کشید و جان داد.

حسین علیه السلام آمد و بر بالای سرش ایستاد و گونه بر گونه اش نهاد و فرمود: خداوند بکشد کسانی که تو را کشتند چقدر در برابر خدا و بر هتک

حرمت پیامبر خدا(ص) گستاخ بودند! دنیا پس از تو ویران باد.

زینب(س) دختر علی(ع) بیرون آمد و فریاد می زد ای محبوب من! ای زاده برادرم.

آن گاه آمد و خود را بر روی پیکر علی اکبر(ع) انداخت. حسین(ع) نیز آمد و او را بلند کرد و نزد زنان باز گرداند. آنگاه مردان خاندان حسین(ع) یک به یک به میدان رفتند و دشمن گروهی از آنان را به شهادت رساند. حسین(ع) در آن حال بانگ آورد و فرمود: ای عموزادگان! شکبیا باشید. ای خاندان من! شکبیایی کنید. شکبیایی کنید که به خدا سوگند پس از امروز هیچگاه خواری نخواهید دید.

الملهوف؛ ص ۱۶۶

منبع:

برگرفته از کتاب حسینیه ماثور، حجه الاسلام شیخ محسن حنیفی، صفحات ۵۳۵ الی ۵۴۰

مقتل حضرت علی اکبر (ع) بر اساس نقل شیخ

مفید

منبع: الإرشاد شیخ مفید: ج ۲ ص ۱۰۶، مشیر
الأحزان ابن نما حلی: ص ۶۸، إعلام الوری طبرسی:
ج ۱ ص ۴۶۴

وَلَمْ يَزَلْ يَتَقَدَّمُ رَجُلٌ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ
مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً. فَتَقَدَّمَ ابْنُهُ عَلِيُّ
بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ
بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيِّ - وَكَانَ مِنَ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ
بُضْعُ عَشْرَةِ سَنَةٍ، فَشَدَّ عَلَى النَّاسِ، وَهُوَ يَقُولُ:
أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ
تَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ أَحَامِي عَنْ
أَبِي

ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ قُرَشِيٍّ

فَفَعَلَ ذَلِكَ مَرَارًا وَأَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَّقُونَ قَتْلَهُ، فَبَصَرَ بِهِ مُرَّةَ بْنَ
مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ، فَقَالَ: عَلَى آثَامِ الْعَرَبِ، إِنْ مَرَّ بِي يَفْعَلُ مِثْلَ
ذَلِكَ إِنْ لَمْ أَثْكَلْهُ أَبَاهُ، فَمَرَّ يَشْتَدُّ عَلَى النَّاسِ كَمَا مَرَّ فِي
الْأَوَّلِ، فَأَعْتَرَضَهُ مُرَّةَ بْنُ مُنْقِذٍ، فَطَعَنَهُ فَصَرَعَ، وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ
فَقَطَعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ
عَلَيْهِ، فَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بُنَيَّ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى
الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاقِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! وَأَنَّهُمَ لَتَ عَيْنَاهُ
بِالدُّمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ
أُخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تُنَادِي: يَا أُخْيَاهُ وَابْنَ أُخْيَاهُ، وَجَاءَتْ
حَتَّى أَكَبَّتْ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا

إِلَى الْفُسْطَاطِ، وَأَمَرَ فِتْيَانَهُ فَقَالَ: احْمِلُوا أَخَاكُمْ، فَحَمَلُوهُ حَتَّى
وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ.

ترجمه:

یاران امام حسین علیه السلام یکی یکی پیش
می آمدند و می جنگیدند و کشته می شدند تا آن که
جز خانواده اش کسی با حسین علیه السلام نماند.
آن گاه پسرش علی اکبر علیه السلام - که مادرش
لیلا، دختر ابی مرّه بن عروّه بن مسعود ثقفی بود -
قدم به میدان نهاد. او از زیباروی ترین مردمان و آن
هنگام هجده - نوزده ساله بود. او به دشمن حمله
برد و چنین خواند: من علی پسر حسین بن علی ام
به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و
آله نزدیک تریم. و به خدا سوگند که پسر بی نسب
(ابن زیاد) نمی تواند بر ما حکم براند. با شمشیر
می زنم و از پدرم حمایت می کنم؛ شمشیر زدن
جوان هاشمی قرشی. او این کار را بارها به انجام
رساند و کوفیان از کشتن او پروا می کردند که مرّه
بن منقذ عبدی او را دید و گفت: گناهان عرب بر
دوش من باشد اگر بر من بگذرد و چنین کند و من
پدرش را به عزایش ننشانم! علی اکبر علیه السلام
مانند بار اول، بر دشمن حمله برد که مرّه بن منقذ
راه را بر او گرفت و نیزه ای به او زد و بر زمینش
انداخت. سپاهیان، گردش را گرفتند و او را با
شمشیرهایشان تکه تکه کردند. امام حسین علیه
السلام به بالای سر او آمد و ایستاد و فرمود:
«خداوند بکشد کسانی را که تو را کشتند ای پسر
عزیزم! چه گستاخ بودند در برابر [خدای] رحمان
و بر هتک حرمت پیامبر!». سپس اشک از چشمانش
روان شد و فرمود: «دنیای پس از تو ویران باد!».
زینب علیها السلام خواهر امام حسین علیه السلام
به شتاب بیرون دوید و ندا داد: ای برادرم و فرزند

برادر! آن گاه آمد تا خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت. امام حسین علیه السلام سر او را گرفت و [او را بلند کرد و] به خیمه اش باز گرداند و به جوانان [خاندان] خود فرمان داد و فرمود: «برادرتان را ببرید!». آنان او را بُردند و در خیمه ای گذاشتند که جلوی آن می جنگیدند.

برگرفته از سایت دکتر حاج میثم مطیعی

متن کامل شعر ایرج میرزا برای مصیبت حضرت علی اکبر (ع)

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان
رأفت برند حالت آن داغدیده را

یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا
وان یک ز چهره پاک کند اشک دیده را

آن دیگری بر او بفشاند گلاب قند
تا تقویت شود دل محنت کشیده را

یک چند دعوتش به گل و بوستان کنند
تا برکنندش از دل، خار خلیده را

القصه هر کس به طریقی ز روی مهر
تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را

آیا که داد تسلیت خاطر حسین ع
چون دید نعش اکبر در خون تپیده را؟

آیا که غم‌گساری و انده‌بری نمود
لیلای داغدیده محنت کشیده را

بعد از پسر دل پدر آماج تیغ شد
آتش زدند لانه مرغ پریده را

بخشی از مقتل حضرت علی اکبر (ع)
از مقتل قمقام زخار و صمصام بتار
از مقاتل خوب قرن سیزدهم
اثر شاهزاده حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله
صفحات ۴۹۹ و ۵۰۰

پیوسته حملات متواتر می کرد تا عدد مقتولین به
دویست تمام ساخت و کوفیان را از قتل آن جناب
بسی احتراز و اجتناب بود.

منقذبن مره العبدی گفت: گناهان عرب بر من که
اگر باز بدین گونه بر لشکر حمله کند پدرش را به
مرگ او نشانم. دفعه دیگر که علی حمله آورد
منقذبن مره ملعون در مقابل آمده به قولی نیزه بزد و
به روایتی شمشیری براند و فرق مبارکش بشکافت
و از پشت زین بر زمین آمد چون روباه صفتان کوفه
فرزند شیر خدای را افتاده دیدند از هر طرف گرد
آمدند.

"قطعوه باسیافهم اربا اربا" با تیغ های خویش
اعضای او بیریدند و بدن مطهرش پاره پاره کردند.
علی بانگ برداشت و پدر بزرگوار را بخواند چون
امام بر بالین پسر آمد گفت: "یا ابتاه هذا جدی
رسول الله قد سقانی بکاسه الاوفی شربه لاظما
بعدها ابدا" اینک جد من رسول الله است مرا بدان
جام سیراب کرده که از این پس هرگز تشنه نشوم
و ترا همی گوید بسی بشتاب که کاسه دیگر ترا
ذخیره کرده ایم که ساعتی دیگر بخواهی نوشید.

صیحه بزد طایر روحش به شاخسار طوبی آشیان
گزید.

امام شهید فرزند رشید خود را با بدن صد چاک بر
خاک افتاده دید بر سر پسر ایستاده صیحه بزد می
نگریست و می گریست و می گفت: "یا بنی قتل الله
قوما قتلوک ما اجرا هم علی الله و علی انتهاک حرمه
رسول الله و علی الدنيا بعدک العفا"
ای پسرک من آنان که ترا بکشتند خدایشان بکشد،
وه که تا چند بر معصیت خدا و انتهاک حرمت رسول
دلیرند. خاک بر سر دنیا، پس از تو دنیا و زندگانی
دنیا هرگز مباد.

حمید بن مسلم می گوید زنی از خیام حرم جلالت
شتابان بدر آمد و چنان بود که گویی آفتاب از مشرق
بر آمد: "یا اخیه یابن اخیه یا حبیباه یا ثمره فواداه
یا نور عیناه"
همی گفت و همی گریست تا خویشتن بر جسد علی
افکند من نام او را پرسیدم، گفت زینب دختر علی
است.

امام بیامد دست او را بگرفت و به خیام باز گردانیده
به جوانان هاشمی فرمود: "احملوا اخاکم" برادر
خویش برگیرید هاشمیان کشته علی را برداشتند و
آورده برابر خرگاه امام که در مقابل آن قتال می
کردند بگذاشتند و در مقاتل الطالبین آورده: "و جعل
یکرکه بعد کره حتی رمی بسهم فوق فی حلقه
فخرقه و اقبل یتقلب فی دمه ثم قال یا ابتاه علیک
السلام هذا جدی رسول الله یقرئک السلام و یقول
عجل القدوم الینا و شهق شهقه فارق الدنيا علیه
السلام" علی از هر طرف همی تاخت و مرد همی
انداخت تا تیری به حلقوم مبارکش برسد و گلویش
بدرید و در خون خویش همی غلطید.

پدر وداع کرده گفت اینک رسول الله جد من ترا
سلام می رساند و می گوید به دیدار ما شتاب کن

مقتل حضرت عباس (ع)

(۱) عباس علیه السلام را وقتی بدنش از حرکت افتاد به شهادت رساندند (نقل تاریخ)

الارشاد: حَمَلَتِ الْجَمَاعَةُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَغَلَبُوهُ عَلَى عَسْكَرِهِ، وَاشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ، فَكَبَّ الْمُسَنَّةُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ، فَاعْتَرَضَتْهُ خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ، فَقَالَ لَهُمْ: وَيْلَكُمْ، حَوْلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ وَلَا تُمْكِّنُوهُ مِنَ الْمَاءِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ، فَغَضِبَ الدَّارِمِيُّ وَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ. فَانْتَرَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنْكِهِ فَامْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ بِالدَّمِّ، فَرَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ وَقَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ. وَأَحَاطَ الْقَوْمُ بِالْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاقْتَطَعُوهُ عَنْهُ، فَجَعَلَ يَقَاتِلُهُمْ وَحْدَهُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَكَانَ الْمُتَوَلَّى لِقَتْلِهِ زَيْدُ بْنُ وَرْقَاءَ الْحَنْفِيُّ، وَحَكِيمُ بْنُ الطُّفَيْلِ السِّنْسِيُّ، بَعْدَ أَنْ أُتْخِنَ بِالْجِرَاحِ فَلَمْ يَسْتَطِعْ حَرَاكًا.

الارشاد: دشمنان، بر حسین علیه السلام حمله بردند و بر لشکرش غلبه کردند. تشنگی بر او شدت گرفت. بر سیل بند فرات بالا رفت تا خود را به آب برساند و برادرش عباس علیه السلام، پیش رویش بود. سواران ابن سعد راه بر او گرفتند. در میان آنان مردی از بنی دارم بود که به آن سواران گفت: وای بر شما! میان او و فرات حائل شوید و آب را در اختیارش نگذارید. حسین علیه السلام گفت: خدایا! او را تشنه بگذار.

دارمی، خشمگین شد و تیری به سوی امام حسین علیه السلام انداخت که بر زیر گلویش نشست. حسین علیه السلام تیر را بیرون کشید و دستش را

زیر گلویش گرفت. کف دستانش از خون پُرشد. آنها را پاشید و سپس گفت: خدایا! از آنچه با پسر دختر پیامبرت می کنند به تو شکایت می کنم. سپس به جایگاه خود بازگشت در حالی که تشنگی اش شدت یافته بود. دشمنان، گرد عباس علیه السلام را گرفتند و او را از حسین علیه السلام جدا کردند. عباس علیه السلام نیز به تنهایی با آنها جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الهی بر او باد! شرکت کنندگان در قتل او زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سنسبی بودند که پس از آن که زخم هایش افزون شد و دیگر نتوانست حرکت کند او را به شهادت رساندند.

الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲
اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۶۶
بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰

(۲) از روی کینه ورزی دست ها و پاهای ابا الفضل علیه السلام را قطع نمودند (نقل تاریخ)

شرح الأخبار: کسی که عهده دار کشتن عباس بن علی علیه السلام در آن روز (عاشورا) شد، یزید بن زیاد حنفی بود، و لباس و تجهیزات [رزم] عباس علیه السلام را حکیم بن طفیل طایی برداشت. همچنین گفته شده است که او همدست یزید [بن زیاد] در کشتن عباس علیه السلام بود. پس از آن که برادران عباس علیه السلام؛ عبدالله، عثمان و جعفر که همراه او قصد آوردن آب را داشتند، کشته شدند، عباس به تنهایی و با مشک آب، باز می گشت و به یاران عیدالله، که میان او و آب فاصله انداخته بودند حمله می برد و آنان را می زد و می کشت تا از [شریعه] آب، کنار روند. آنگاه، به فرات وارد می شد

و مشک را پُر می کرد و می برد و به حسین علیه السلام و یارانش می رساند و آنان را سیراب می کرد. تا آنکه دشمنان، بر او غلبه کردند و زخم تیرها، او را ناتوان کرد و میان فرات و سرپرده خیمه ها در حال بردن آب، او را کشتند. قبرش نیز همان جاست. خدایش رحمت کند! همچنین، دستها و پاهایش را از سر کینه ورزی با او و به سبب گرفتاری [هایی که برایشان به وجود آورده بود] و کشتاری که از آنها کرده بود، قطع کردند. از این رو بود که او سقا نامیده شد. فضل بن محمد بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علی علیه السلام در این باره گفته است: سزاوارترین افراد به گریستن مردم بر جوانی است که حسین علیه السلام را در کربلا، گریاند برادر او و فرزند پدرش علی ابوالفضل آغشته به خون؛ کسی که برای حسین علیه السلام از خود گذشتگی کرد و هیچ چیز، او را خَم نکرد و با وجود تشنگی، آب را به او بخشید.

شرح الأخبار، جلد ۳، ص ۱۹۱

منبع:

برگرفته از کتاب حسینیّه ماثور، حجه الاسلام شیخ محسن حنیفی، صفحات ۵۴۷ الی ۵۵۰

مقتل حضرت عباس(ع)

وقتی که ابوالفضل تنهائی برادر را دید آمد خدمت حضرت امام حسین و گفت:

قال یا اخی هل من رخصة؟ : یا آخاه! آیا رخصت جهاد به من می دهی؟

فبکی الحسین ع بکاء شديدا : امام حسین علیه السلام گریه شدیدی کرد.

ثم قال یا اخی ائت صاحب لوائی و إذا مضیت تفرق عسکری

بعد فرمود: ای برادر! تو پرچمدار منی، اگه تو شهید بشی لشکر من از هم می پاشد

فَقَالَ الْعَبَّاسُ قَدْ ضَاقَ صَدْرِي وَ سَمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَ أُرِيدُ أَنْ أَطْلُبَ ثَأْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ.

عباس علیه السلام عرضه داشت: آقا سینم تنگ شده و از زندگی خسته شده ام. میخواهم از این منافقین خونخواهی کنم.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع فَاطْلُبْ لَهُؤُلَاءِ الْأَطْفَالَ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ

امام حسین علیه السلام فرمود: مقداری آب از برای این کودکان طلب کن.

ابا الفضل رفت و آن مردم گمراه را موعظه نمود و از این جنایت بر حذر داشت، ولی اثری نکرد.

عباس به سوی امام حسین ع مراجعت و آن حضرت را آگاه نمود.

فسمع الأطفال ينادون العطش العطش: ناگاه شنید که کودکان فریاد میزنند العطش! العطش!

حضرت عباس علیه السلام بر اسب خود سوار شد و نیزه و مشک را برداشت و متوجه فرات گردید. تعداد چهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند آن بزرگوار را محاصره کردند.

او را تیر باران می کردند ولی او لشکر را شکافت. و بنا بر آنچه که روایت شده تعداد هشتاد نفر از دشمن را کشت تا بر سر آب رسید وقتی خواست مشتی آب بیاشامد،

صبر بی نظیر

شیخ احمد دجیلی شاعر شهیر عرب می گوید:

أُمُّ الْبَنِينَ وَمَا أَسْمَى مَزَايَاكِ خَلَدَتْ بِالْعَبْرِ وَالْإِيمَانِ ذِكْرَاكِ

ای ام البنین! چقدر از خصوصیات والایی برخورداری. به سبب غم و اندوهی که به تو رسید و (نیز به سبب) ایمانت، یاد تو جاودانه شد.

مورخان نقل می کنند که روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام، عباس علیه السلام را در دامن خود گذاشت، آستین هایش را بالا زد و امام در حالی که به شدت می گریست به بوسیدن بازوان عباس علیه السلام پرداخت. ام البنین (س) حیرت زده از این صحنه، از امام پرسید: «چرا گریه می کنید؟»

حضرت با صدایی آرام و اندوه زده پاسخ داد: «به این دو دست نگریستم و آنچه را بر سرشان خواهد آمد، به یاد آوردم.»

ام البنین (س) شتابان و هراسان پرسید: «چه بر سر آنها خواهد آمد؟»

حضرت با آوایی مملو از غم و اندوه و تأثر فرمود: «آنها از ساعد قطع خواهند شد.»

سپس او با اضطراب و به سرعت پرسید: «چرا قطع می شوند؟» امام به او خبر داد که فرزندش در راه یاری اسلام و دفاع از برادرش، حافظ شریعت الهی و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله دستانش قطع خواهد شد. ام البنین (س) به شدت گریست و زنان همراه او نیز در غم، رنج و اندوهش شریک شدند.

منبع: قمر بنی هاشم؛ عبد الرزاق مقرر؛ نشر حیدریه؛ نجف اشرف؛ ص ۱۹

ذکر عطش الحسین و أهل بيته فرمى الماء: بياذ تشنگى امام حسين و اهل بيت آن حضرت افتاد و آب را ريخت.

پس از اينكه مشك را پر از آب كرد و بدوش راست خود انداخت متوجه خيمه ها گرديد.

دشمنان سر راه بر آن حضرت گرفتند و از هر طرفى او را محاصره نمودند.

حضرت عباس عليه السلام با آنان جنگيد تا اينكه نوفل بن ازرق دست راست آن حضرت را قطع كرد. آن بزرگوار مشك را بدوش چپ انداخت و نوفل دست چپ وى را هم از بند جدا كرد.

حضرت عباس عليه السلام بناچار مشك را به دندان گرفت.

ناگاه تيرى به طرف آن بزرگوار آمد و به مشك آب اصابت نموده آب روى زمين ريخت

سپس تير ديگرى آمد و بر سينه مبارکش جاى گرفت!

پس از اين جريان بود كه از بالای اسب خود به زمين سقوط كرد.

و فریاد زد: یا ایا ادرکنی.

وقتی امام حسین علیه السلام آمد و آن حضرت را دید که از پای در آمده است گریان شد

و قال الحسين ع الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي.

امام حسین فرمود: يعنى الان پشتم شکست و راه چاره ام قليل و اندک شد .

منبع: بحار الانوار علامه مجلسی (ره)

لقب سقایی حضرت عباس (ع)

منبع:

خوارزمی؛ مقتل الحسین؛ ج ۱؛ ص ۲۴۴

ابوالفضل و یاری حسین (ع) (مطالبی از کتاب کبریت احمر)

چنانچه در اکسیر العبادات از بعضی مولفات اصحاب روایت کرده که:

"زهیر آمد در روز عاشورا پیش از آنکه شهید شود. گفت به عبدالله بن جعفر بن عقیل: "یا اخی! ناولنی الرايه" ای برادر! به من عطا کن علم را. عبدالله گفت. آیا در من قصوری از حمل آن می بینی؟ گفت نه، ولیکن حاجتی دارم.

پس عبدالله علم را به زهیر داد و زهیر علم را برداشت و آورد به خدمت ابی الفضل و عرض کرد: یابن امیرالمومنین! اراده دارم که خبر دهم تو را به حدیثی که خاطر دارم.

فرمود: حدیث کن که فرصت حدیث می گذرد. عرض کرد که: اعلم یا ابالفضل که چون پدر تو امیرالمومنین اراده کرد تزویج کند به مادر تو ام البنین، برادر خود عقیل را که عارف بود به انساب عرب طلبید و فرمود: می خواهم تزویج کنی برای من زنی که از خانه حسب و نسب و شجاعت باشد که خداوند از او به من عطا فرماید ولد شجاعی که قوت بازوی حسین، ولد من باشد و یاری کند او را و مواسات کند او را به جان خود در طلب کربلا.

پس پدر تو را ذخیره از برای امروز خواست "فلا تقصر عن حلائل اخیک و عن اخوائک" پس کوتاهی مکن در حفظ زنان برادرت و محافظت خواهرانت، از آنکه به دست دشمنان اسیر شوند. ابوالفضل از شنیدن این کلام بدنش لرزید و چنان قوت کرد بر

مشکل آب

عمر سعد با همراهان وارد کربلا شد و ابن زیاد پی در پی برای او نیرو می فرستاد. در روز ششم محرم لشکری بیست و دو هزار نفره تحت فرمان داشت. در روز هفتم از عبیدالله نامه ای دریافت کرد که دستور داده بود نگذارند امام حسین علیه السلام و یارانش از آب فرات استفاده کنند. ابن سعد شخصی به نام عمرو بن حجاج زبیدی را به فرماندهی سپاهی بر شریعه فرات گمارد و از آن روز آب در خیمه گاه امام کمیاب شد.

جنگ آب

امام حسین علیه السلام وقتی مشاهده کرد آب در خیمه ها کمیاب شده، برادرش عباس را به فرماندهی سی سوار و ده پیاده مامور تهیه آب کرد. هلال بن نافع جمعی پیشاپیش پیادگان حرکت می کرد. عمرو بن حجاج گفت کیستی؟ گفت من نافعم، آمده ام از این آب که تو ما را محروم کرده ای بنوشم. عمرو گفت: بنوش گوارایت باد.

هلال گفت: وای بر تو چگونه بنوشم در حالی که حسین و همراهانش تشنه اند. گفت: می دانم ولی من ما ماموریم نگذاریم دست او به آب رسد.

هلال به اصحابش گفت وارد آب شوند و عمرو نیز به لشکرش دستور مقابله داد. جنگ سختی در گرفت. سواران می جنگیدند و پیادگان مشکها را آب می کردند. عده ای از یاران عمرو بن حجاج به هلاکت رسیدند و یاران امام با بیست مشک پر آب به خیمه ها برگشتند و اینجا بود که حضرت عباس (ع) را سقا لقب دادند.

رکاب که پاره شد و فرمود: "یا زهیر! تشجعی فی
مثل هذا الیوم" آیا در چنین روزی تو مرا به شجاعت
وا میداری؟ چنان شجاعتی بنمایم امروز به تو که
هرگز ندیده باشی.
پس اسب خود را تاخت تا وسط میدان و ...

منابع:

کبریت احمر؛ فضائل شهدا؛ ص ۳۲۶
فاضل دربندی؛ اکسیر العبادات؛ ج ۲؛ ص ۴۹۷

در احوالات شب عاشورا

راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جدّ بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین! عن قریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود.

راوی گوید: علیای مخدره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر مهربان، آرام باش و ما را مورد شماتت دشمن مساز.

آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیدالشهداء علیه السلام، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ...؛) من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیتی را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمی دانم. خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است؛ پس این شب را مرکب خویشتن نمایید و هر یک از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این شب تار از دور من، متفرّق شوید و مرا به این گروه دشمن وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست.

حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان و فرزندان عبدالله بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم

؛ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهاد و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند....

راوی گوید: امام مظلومان با اصحاب سعادت انتساب، آن شب را به سر بردند در حالتی که مانند زنبور عسل زمزمه دعا و ناله و عبادت از ایشان بلند بود؛ بعضی در رکوع و برخی در سجود و پاره ای در قیام و قعود بودند. پس در آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعین بر آن قوم سعادت آیین عبور نمودند. ظاهر از عبارت آن است که به ایشان ملحق شدند....

...در آن حال (بریر) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت: ای بریر! این ساعت، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست، در این حالت چگونه می خندی؟! بریر گفت: کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه که به سوی آن خواهیم رفت.

منبع: سوگنامه کربلا ترجمه کتاب لیهوف سید ابن طاوس

خطبه خواندن امام حسین(ع) در شب عاشورا

(مطالبی از کتاب کبریت احمر)

پس آن بزرگوار اصحاب خود را جمع فرمود و بعد از خطبه و کلام بسیاری فرمود: هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و بروید. این قوم قصد ایشان جان من است و هرگاه مرا ببینند به کسی کار ندارند و دنبال او نروند. پس آنها قبول نکردند و شهادت در رکاب آن جناب را بر حیات عاریت دنیویه اختیار کردند.(۱)

منابع:

کبریت احمر؛ اهمیت نماز جمعه؛ ص ۶۰۸

(۱): ارشاد؛ ۲/۹۱

مهلت طلبیدن امام حسین(ع) برای عبادت در

شب عاشورا

(مطالبی از کتاب کبریت احمر)

حضرت سیدالشهدا(ع) فرمود: ای برادر! اگر بتوانی ایشان را راضی کنی که جنگ را به فردا بیندازد تا امشب را نماز بخوانیم و به دعا و استغفار صبح کنیم، پس خداوند -عزوجل- می داند که دوست می دارم نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را. ابی الفضل را به سوی آن قوم برگردید و فرمایش آن حضرت را به ایشان رسانید. پسر سعد کافر نمیخواست که قبول کند، عمرو بن حجاج زبیدی(لع) گفت: اگر کفار دیلم از ما طلب می کردند این را اجابت می کردیم(۱) پس قبول کردند و گفتند: اگر فردا تسلیم حکم امیر ما شدید شما را زنده می بریم و اگر نه با شما قتال می کنیم.(۲)

منابع:

کبریت احمر؛ اهمیت نماز جمعه؛ ص ۶۰۸

(۱): ابن شهر آشوب؛ مناقب؛ ج ۴؛ ص ۹۸

(۲): مفید؛ ارشاد؛ ج ۲؛ ص ۳۴

گریه حضرت فاطمه علیها سلام شب عاشورا در

کربلا

قالت زینب علیها سلام:

بینما أنا جالسه فی خیمتی لیلۃ عاشوراء فإذا سمعتُ صوتَ البکاءِ من خیمۃِ أخی الحسینِ . فذهبتُ إلی خیمته و رأیتُهُ مُصلیاً فیها ، فَرَجَعْتُ . ثم سمعتُ صوتَ البکاءِ ثانیۃً فذهبتُ إلیها مُصلیاً أيضاً ، و کَرَّرَ هذا الأمرُ ثلاثَ مرّاتٍ . فَوَقَفْتُ حتّٰی فرغَ أخی من صلاتِهِ ؛ فسلمتُ علیهِ و حکیتُ لَهُ ما سمعتُ من صوتِ البکاءِ . فقال : یا أختی ، شدّةُ المصیبةِ أثرتُ فیک حتّٰی لا تعرفی صوتَ أمّک . إعلّمی یا أختی ، إنَّ أمّی ثلاثۃَ لیالٍ تبکی و تصرّخُ فی کربلاءَ .

حضرت زینب علیها سلام فرمودند:

در شب عاشورا درخیمه ی خویش نشسته بودم که ناگهان صدای گریه ای را از خیمه ی برادرم حسین علیه السلام شنیدم. به خیمه ی او رفتم و او را در حال نماز خواندن دیدم و بازگشتم. دوباره صدای گریه را شنیدم و به سوی او رفتم و او را دوباره در حال نماز خواندن دیدم و این امر سه بار تکرار شد. ایستادم تا برادرم از نماز فارغ شود به او سلام دادم و آن چه را شنیده بودم، برای او حکایت کردم. فرمودند: ای خواهرم شدت مصیبت بر تو آنقدر اثر

گذاشته است که دیگر صدای مادرم را نمیشناسی.
ای خواهرم بدان که مادرم سه شبانه روز است که
در کربلا گریه می کند و نوحه سر می دهد.

منابع:

مفتاح الجنه، صفحه ۳۶

الزهراء و الحسين، ص ۲۷۰

برگرفته از کتاب فاطمیه ماثور، حجه الاسلام شیخ

محسن حنیفی، صفحه ۱۵۷

مقتل حضرت سیدالشهدا (ع)

(۱) بیان روضه قتلگاه امام حسین(ع) توسط امام باقر(ع)

الاصول الستة عشر عن بعض أصحابنا عن أبي جعفر باقر عليه السلام: كان أبي عليه السلام مبطونا يوم قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِي الْخِيَمَةِ وَكُنْتُ أَرَى مَوَالِينَا كَيْفَ يَخْتَلِفُونَ مَعَهُ، يُتَبَعُونَهُ بِالْمَاءِ، يَشْدُو عَلَى الْمِيْمَةِ مَرَّةً وَ عَلَى الْمَيْسِرَةِ مَرَّةً، وَ عَلَى الْقَلْبِ مَرَّةً وَ لَقَدْ قَتَلُوهُ قَتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ وَ لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَ السَّنَانِ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَشَبِ وَ بِالْعَصِيِّ وَ لَقَدْ أَوْطَقُوهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ.

الاصول الستة عشر به نقل از یکی از راویان شیعه از امام باقر(ع): پدرم امام زین العابدین(ع) که روز شهادت اباعبدالله حسین بن علی علیه السلام درد شکم داشت و در خیمه بود می فرماید: من، غلامانمان را می دیدم که چگونه با او می آیند و می روند و برایش آب می برند و حسین یک بار به جناح راست و بار دیگر به جناح چپ و گاه به قلب لشکر حمله می برد و آنان حسین را به گونه ای کشتند که پیامبر خدا از کشتن... بدان گونه نیز نهی کرده بود. حسین(ع) را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشتند و پس از آن بر بدن او اسب دواندند.

الاصول الستة عشر؛ ص ۱۲۲

بحار الانوار؛ ج ۴۵؛ ص ۹۱

(۲) بیان روضه قتلگاه امام حسین(ع) توسط امام صادق(ع)

الامالی صدوق به نقل از عبدالله بن منصور از امام صادق(ع) از پدرش امام باقر(ع) از جدش امام زین العابدین(ع): حسین به چپ و راست نگریست و کسی را ندید. سرش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: خدایا تو می بینی که با فرزند پیامبرت چه می کنند. قبیله بنی کلاب میان حسین علیه السلام و آب مانع شدند. تیری به سوی او پرتاب شد که بر گلویش نشست و از اسبش به زمین افتاد. امام علیه السلام تیر را گرفت و بیرون کشید. سپس خون را با کف دستش می گرفت و هنگامی که پر می شد به سر و صورتش می مالید و می گفت: خدای عزوجل را مظلوم و خونین دیدار خواهیم کرد. سپس حسین(ع) با گونه چپش به زمین افتاد و دشمن خدا سنان بن انس ایادی و شمر بن ذی الجوشن عامری که خدا لعنتشان کند با مردانی از شامیان پیش آمدند تا بر بالای سر حسین(ع) ایستادند. آنان به یکدیگر می گفتند: منتظر چه هستید؟ او را راحت کنید. سنان بن انس ایادی که خدا لعنتش کند فرود آمد و محاسن امام را گرفت و با شمشیر به گلوی او زد و گفت: به خدا سوگند سرت را جدا می کنم با آن که می دانم که تو فرزند پیامبر خدایی و بهترین پدر و مادر را داری!

الأمالی للصدوق، ص ۲۲۶

۳) بیان مصیبت قتلگاه امام حسین(ع) در زیارت ناحیه مقدسه

و أَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ، فَمَنَعُواكَ الْمَاءَ وَ وُرُودَهُ، وَ نَاجَزُواكَ الْقِتَالَ، وَ عَاجَلُواكَ النَّزَالَ، وَ رَشَقُواكَ بِالسَّهَامِ وَالنَّبَالِ، وَ بَسَطُوا إِلَيْكَ أَكْفَ الْأَصْطِلَامِ، وَ لَمْ يَرَوْا لَكَ ذِمَامًا، وَ لَا رَاقِبًا فِيكَ أَثَامًا، فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ وَ نَهَبِهِمْ رِحَالَكَ، أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ، قَدْ عَجَبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ.

وَ أَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ، وَ أَثْنَوْكَ بِالْجِرَاحِ، وَ حَالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الرُّوْحِ، وَ لَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ، وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ. حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا، تَطْوُكُ الْخَيُْولَ بِحَوَافِرِهَا، وَ تَعْلُوكَ الطُّغَاةَ بِبَوَاتِرِهَا، قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ، وَ اخْتَلَفْتَ بِالْانْقِبَاضِ وَ الْانْبِسَاطِ شِمَالُكَ وَ يَمِينُكَ، تُدِيرُ طَرَفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ وَ قَدْ شَغَلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وَلَدِكَ وَ أَهْلِكَ وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا وَ إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا، مُحَمِّمًا بَاكِيًا.

فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا، وَ نَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ، لَا طِمَاطَ، لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتِ، وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتِ، وَ إِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ.

وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَبِيَّتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدَةٍ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسُكَ، وَ خَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ وَ رُفِعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ وَ سَبَى أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ، وَ صَفَّدُوا فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ حُرُّ الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِ

وَ الْفَلَوَاتِ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.

و [عمر بن سعد] لعین، سربازانش را فرمان داد تا تو را از آب و ورود به آن، باز دارند و به کارزار با تو، شتاب کردند و به جنگ با تو، اقدام نمودند و تو را هدف تیر و سنگ خود، قرار دادند و دست نابودی به سوی تو گشودند و پیمان تو را رعایت ننمودند و کیفر کشتن دوستان تو و غارت کاروان تو را نادیده گرفتند. تو در غبار [جنگ]، پیش آمدی و آزارها را به جان خریدی و با شکیبایی ات، فرشتگان آسمان ها را به شگفت آوردی.

دشمنانت، از همه سو، گردت را فرا گرفتند و با زخم های کاری، تو را زمین گیر کردند و تو را از حرکت کردن باز داشتند و یآوری برای تو نماند و تو برای رضای خدا شکیبایی بودی. از زنان و فرزندان دفاع می کردی تا آن که تو را از اسبت، به زیر کشیدند و زخمی و خونین، به زمین افتادی و اسب ها، تو را زیر سم هایش گرفتند و طاغیان، با شمشیرهای بران، بر سرت ریختند و عرق مرگ، بر پیشانی ات نشست و چپ و راست پیکرت، منقبض و منبسط می شد و نیم نگاهی از زیر چشم، به چادرها و سرایت داشتی و [دردهایت] تو را به خود، نه فرزندان و نه خانواده ات، مشغول کرد و اسبت به شتاب گریخت و با شیبه و زاری، آهنگ خیمه هایت را کرد.

هنگامی که زنان، اسبت را خوار و پریشان و زین تو را بر آن، واژگون دیدند، از پرده بیرون آمدند. موهایشان را پریشان کردند و بر گونه های خود زدند، صورت های خود را گشودند و ناله سر دادند که پس از عزت، خوار شدند و به سوی قتلگاهت شتافتند.

و شمر، بر سینه ات نشسته، شمشیرش را در گودی گلویت فرو برد، محاسن سپیدت را به دستش گرفت

و با شمشیر هندی خود، تو را ذبح کرد. حواس تو، آرام گرفت و نفس هایت، آهسته گشت و سرت به بالای نیزه رفت و خاندانت را مانند بندگان به اسارت گرفته، غل و زنجیر کرده اند و بر پشت شتران [بدون جهاز] نشانند و آفتاب سوزان نیم روز، چهره هایشان را سوزاند و در صحراها و دشت ها رانده شدند، در حالی که دست هایشان را به گردن، بسته بودند و آنها را در بازارها می چرخاندند.

المزارکبیر، ص ۴۹۶، ح ۹

۴) قتلگاه سید الشهدا (ع) در نقل تاریخ

نشستن تیر در قلب مبارک حسین(ع)

حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ جَرَّاحَهُ، فَوَقَّفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ. فَبَيْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثَّوْبَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ. فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ. فَقَالَ: "بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ"

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: "إِلَهِي أَنْتَ تَعَلَّمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِهِ" ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ.

جراحت بدن امام به هفتاد و دو زخم رسیده بود. حضرت ایستاد تا لحظه ای استراحت نماید، زیرا همه رمق خویش را از دست داده بود. در این حال بود که سنگی به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون جاری شد. حضرت، دامن پیراهن خویش را بالا آورد

که خون پیشانی اش را پاک نماید که ناگهان تیر سه شعبه زهرآلودی در قلب مبارکش جای گرفت. امام حسین(ع) فرمودند: به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا(ص)

سپس روی به آسمان کرد و فرمود: بارالها! تو خود آگاهی که این قوم قصد کشتن مردی را دارند که در همه روی زمین، فرزند دختر پیامبری جز او وجود ندارد.

سپس تیری را که در قلبش فرو رفته بود، از پشت سرش بیرون آورد (تیر تا اندازه ای در قلب نازنین حضرت حسین علیه السلام فرو رفته بود که حضرت ناچار شد آن را از پشت خود بیرون آورد) و خون همانند آبی که از نادوان جاری شود فوران کرد.

۵) عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

وَ لَمَّا أَتَخَنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْجِرَاحِ وَ بَقِيَ كَالْتَقِنْدُ؛ طَعْنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزْنِيُّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ وَ هُوَ يَقُولُ: "بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. ثُمَّ قَامَ.

به حدی تیر بر پیکر مبارک اصابت کرده بود که همانند خارپشتی شده بود، در این حال صالح بن وهب مزنی با نیزه چنان بر پهلوی امام زد که امام از روی اسب بر زمین افتاد و گونه ی راست خویش را بر روی خاک نهاد و پیوسته می گفت: به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا. سپس از روی خاک برخاست.

۶) ای کاش آسمان بر زمین می پاشید

قال الراوی:

وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي: وَ أَخَاهُ! وَ
سَيِّدَاهُ! وَ أَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءُ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ
الْجِبَالُ تَدْكُكْتُ عَلَى السَّهْلِ.

راوی گفت:

حضرت زینب سلام الله علیها (با دیدن این صحنه)
از خیمه بیرون دوید و فریاد می کشید: ای وای
برادرم! ای وای آقایم! ای وای همه ی اهل بیت! ای
کاش آسمانها بر زمین می افتادند، ای کاش کوه ها
از هم پاشیده و در بیابانها پراکنده می شدند.

۷) خضاب خونین حسین(ع)

فَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فِي تَرْقُوتِهِ، ثُمَّ أَنْتَزَعَ الرُّمَحَ
فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ وَ رَمَاهُ سِنَانٌ أَيْضاً بِسَهْمٍ ۞ فِي نَحْرِهِ
فَسَقَطَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جَلَسَ قَاعِداً فَتَزَعَّ السَّهْمُ مِنْ نَحْرِهِ وَ
قَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعاً ۞ فَكُلَّمَا امْتَلَأَتْ مِنْ دِمَائِهِ؛ خَضَبَ بِهِمَا رَأْسَهُ
وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: "هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُخَضَّباً بِدَمِي مَغْضُوباً
عَلَى حَقِّي.

در همین اثنا بود که سنان بن انس نخعی نیزه
خویش را در گودی گلوی امام فرو برد و سپس نیزه
را خارج ساخت و آن را در استخوان های سینه
آنجناب فرو کرد، پس از آن سنان، گلوی امام را
هدف قرار داده و تیری رها کرد، تیر بر گلوی مبارک
حسین(ع) خورد، حضرت بر روی خاک خونگرم
کربلا افتاد، سپس برخاسته و بر روی زمین نشست
و تیر را از زیر خون ها گرفت. هنگامی که کف
دستانش لبریز از خون شد، آن خون را بر سر و

صورت و محاسن خود مالید و در این هنگام می
فرمود: به ملاقات خداوند نائل خواهم شد، در حالی
که به خون خود آغشته ام و حقم را غصب کرده و
مرا از آن محروم نموده اند.

۸) لرزه بر بدن خصم

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ: اِنْزِلْ - وَيَحْكُ - إِلَى
الْحُسَيْنِ فَأَرْحَهُ.
قال:

فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلَىُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ لِيَحْتَزَّ رَأْسَهُ فَأَرَعَدَ.
عمر بن سعد به مردی که در سمت راستش ایستاده
بود، روی کرده و گفت: وای بر تو! از اسب پیاده شو
و حسین را خلاص نما!

راوی گفت: خولی بن یزید اصبحی پیش دستی نمود
و می خواست که قبل از هر کس دیگری سر حضرت
را ببرد، ولی بدنش لرزید و نتوانست.

۹) کشته ای در غایت جمال و جلال

هلال بن نافع روایت کرده است که:
من در کنار لشکر ابن سعد - که خدا او را لعنت کند -
ایستاده بودم. در این حال شخصی فریاد برآورد: ای
امیر! مژده باد بر تو که شمر حسین را کشت!
هلال می گوید: من از صف لشکر ابن سعد بیرون
آمدم، بالای سر حسین ایستادم. آن حضرت در حال
جان کندن بود. به خدا سوگند، هرگز کشته ای به
خون آغشته ای که زیباتر و نورانی تر از او باشد
ندیدم.

روای گفت: شمر خطاب به لشکر خویش فریاد بر آورد: چرا منتظر ایستاده اید و کار حسین را تمام نمی کنید؟!

روای گفت: هنگامی که شمر فرمان حمله و کشتن امام را صادر کرد تمامی لشکر به امام هجوم برده و حمله کردند. ابتدا زرعه بن شریک با شمشیر بر کتف چپ امام زد، امام نیز با شمشیر خود زرعه را از پای در آورد.

شخص دیگری جلو آمد و با ضربه شمشیر بر دوش مبارک آن امام زد. شدت ضربه به حدی بود که امام با صورت بر زمین افتاد.

خیلی ناتوان شده بود به زحمت بلند می شد و باز بر زمین می افتاد.

مطالب راجع به قتلگاه سیدالشهدا علیه السلام در نقل تاریخ از کتاب لیهوف سیدبن طاووس ص ۱۶۵ تا ۱۷۰ نقل شده است.

منبع:

برگرفته از کتاب حسینیہ ماثور، حجه الاسلام شیخ محسن حنیفی، صفحات ۵۵۱ الی ۵۶۱